

دوران بعد از خمینی

خمینی بعنوان نماینده اندیشه قرون وسطایی، میخواست در دنیای متفاوت از دنیای پیداش و شکل گیری اندیشه اش به حکومت بپردازد. وی برای پیاده ساختن افکار ارتجاعی خود دست به ارتکاب اعمالی زد که در شرایط فعلی دنیا، با توجه به رشد غیر قابل قیاس آن با دنیای پیدایش افکاری که خمینی خود را نماینده آن میدانده این اعمال دروغهای شرم آور، عقب ماندگی و وحشیگری، تروریسم، جنایت، ... گفته میشود و افکار عمومی جهانیان با حیرت توأم با وحشت زدگی به قضاوت در مورد این اعمال می نشینند. خمینی در پسر خورد با واقعیت های سرسخت زندگی امروزی، بجای اینکه دکم های خود را بسایسد، دست به سائیدن واقعیتها زد. وی با آگاهی از این تضاد بین اندیشه ارتجاعی خود با شرایط امروزی دنیا، برای بدست گرفتن قدرت از حربه دروغ بصورت شرم آور و بقیاس غیر قابل باوری آغاز کرد. خمینی در مسیر کارگیری این حربه، قبل از انقلاب میگفت: "من نمی خواهم رهبر جمهوری اسلامی باشم. نمی خواهم حکومت یا قدرت را بدست بگیرم. من فقط مردم را برای انتخاب حکومت ارشاد خواهم کرده (۱) و یا: "مقامات روحانی شیعه قصد ندارند

بقیه در صفحه ۲

بمناسبت ۶۵مین سالگرد اعلام جمهوری ترکمنستان ایران

سی ام اردیبهشت ماه ۱۳۰۳ (۲۰ ماه مه ۱۹۲۴) برابر است با ۶۵مین سالگرد خجسته اعلام جمهوری ترکمنستان ایران. در این روز بود که نمایندگان خلق ترکمن در برابر اولتیماتوم قلد رمنشانه رضاخان مبنی بر خلع سلاح و تسلیم عمومی، پرداخت مالیاتهای بفاصله عقب افتاده و عدم برسمیت شناختن استقلال داخلی منطقه از طرف حکومت مرکزی، درکنگرهای که در

امجلی تشکیل شده بود، ایجاد جمهوری ترکمنستان ایران را اعلام داشتند. این اقدام جسورانه و برحق، در مقابل یکس از دیکتاتوران خون آشام تاریخ ایران، یعنی رضان خان، برای دشمن شکی باقی نگذاشت که با اولتیماتوم دادنها نمیتواند حق خلقی بپا خاسته و متحد و آگاه به منافع تاریخی خویش را براحتمی بقیه در صفحه ۴

بحثی درباره تاریخ زبان ترکمنی

(قسمت دوم)
در جوامع صنعتی، جائیکه کلمات عاریتی یا تصرفی امکان بدست آوردن مفهوم جدیدی را نمی دهند، واحدهای لغوی کاملاً جدیدی بوجود می آیند. یک مفهوم جدید می تواند دقیقاً متناسب با مورد کاربرد خود ابداع گردد و براحتمی در زبان خاصی جذب گردد. تغییر درونی از ضریق ترکیب واحدهای لغوی زبان خودی یا تغییر آنها بصورت متناسب نیز روی می دهد. افزون بر موارد فسوق،

یکی از شقوق دیگر تغییرات درونسی، وسعت یابی مجدد لغات قدیمی و مورد استعمال قرار گرفتن آن در شرایط جدیدی است، این امر معمولاً در کشورها می که شدیداً تحت تأثیر کلمات عاریتی یا تصرفی بوده اند و یا در میان ملت هایی که مورد ستم ملی قرار داشته اند، روی می دهد. بعنوان نمونه می توان کلماتی چون "آدینه" و "یا اولوس" را ذکر کرد

بقیه در صفحه ۶

در این شماره

در جواب تهمت نامه سازمان اکثریت در صفحه ۳

گمونیستهای لهستان در تنگنا در صفحه ۵

ستم ملی در یوگسلاوی در صفحه ۲۰

تحولات در مجارستان در صفحه ۱۵

دوران بعد از ۵۵۵

خودشان در ایران حکومت کنند^(۱) مردی که خود را جهت فریب‌دستی اینقدر متواضع و فروتن جلوه داده بود، بعد از بس قدرت خزیدن در توجیه دروغهای گذشته خود بنحو مسخره آمیزی که یکی از مختصات شخصیت وی بود، میگوید: "انحصار طلبی که يك امر فاسدی نیست. پیغمبر هاهمه انحصار طلب بودند، خدای تبارک و تعالی هم انحصار طلب بود. آقای بهشتی و ۷۰ شهید مظلوم هم انحصار طلب بودند."^(۲) اگر در عدم دستیابی بشریت در قرون اولیه و وسطی به قوانین مدون حقوقی و ارگانهای اجرایی آن، قضاوت از طرف سرکردگان نظامی یا روحانیون و مراجع تقلید و خلفاء صورت میگرفت و صدور حکمها از قبیل، سنگسار کردن، قصاص مجرمین و پرداخت دیه و درهم و حتی آتش زدن مجرمین و متهمین، امری "عادی" و "مقدول" بود، در عصر امروز اموری هستند متعلق به دوران زندگی تاریک بی قانونی و سلطه سیاه قدرت مطلقه سلاطین اما خمینی که خود را نمایندگانه آن دوران می دانست، از تمامی این اعمال شنیع و غیر انسانی بسا همان توجیهات مذهبی و غیر انسانی به کمال استفاده کرد.

اگر سرکوب دگراندیشان و پیروان ادیان دیگر، بعنوان "ملحد" و "محرابین با خدا" و "کشتن آنان مباح و تاراج و غارت اموال آنان بعنوان" غنایم حربی از کفار"، امری رایج و معمولی بود، امروزه بسا دستیابی بشریت به مولاتی چون، آزادی قلم و بیان، دموکراسی و با تدوین موقلوشی چون منشور حقوق بشر و با بوجود آمدن عرفها و قوانین بین المللی دیگر، در نزد

افکار مترقی بشریت، بعنوان تروریسم، استبداد و دیکتاتوری تلقی میشود. لذا خمینی تمامی این اشکال قرون وسطایی را بی شرمانه بکار بست. وی حکومت خسرو را از گورستان بهشت زهرا آغاز کرد و ایران را بصورت همان جایگاه اولیه حکومت خود در آورد.

ویژگیهای خاص خمینی، مانند تسوسل بی حد و مرز بدروغ، تحمیق مردم، بهره برداری تبلیغی از وضعیت های بحرانی جامعه جهت ادامه حکومت، خشونت و وحشیگری، جاه طلبی و قدرت طلبی جنون آمیز، و ۰۰۰ در اصل مختصات حکومتی هستند که وی اولین معمار آن بود. برای وی مهم حکومت ارتجاعی خود بود. وی در اینراه حتی از جنگ انداختن به آن بخش از ایدئولوژی قرون وسطایی اش که مانعی در جهت ادامه حکومت وی نبود، ایایی نداشت. از قتل عام کسانی که راهی را جهت خزیدن به سریر قدرت همسوار کرده بودند، نیز تردیدی بخود راه نداد. در حکومت وی هیچکس حتی نزدیکترین افراد بارگاهش نیز احساس ایمنی نکردند، چه برسد به مردم عادی و دگراندیشان! قانون که ساخته دست بشریت و میسران رشد فرهنگی و اجتماعی سازندگان آنرا میرساند، برای وی که خود را فراتر از انسانها میپنداشت، مفهومی نداشت. وی که هنگام ورود به ایران هیچگونه "احساسی" نسبت به وطن خود نداشت، با همان بی احساسی نیز جنایات هولناکی مرتکب شد که حداقل در تاریخ سده اخیر ایران، نظیر آن دیده نشده است. خمینی در عین حال نیز تنها رهبر سیاسی و مذهبی بود که با کشاندن میلیونها نفر از مردم

ایران با شعارهای فریبنده بدنبال خود، سوار بر موج ناآگاهی آنان به حکومت رسید و با حفظ همین ناآگاهی بخشی از توده ها به حکومت خود ادامه داد. وی که باشعار استقلال و آزادی حرکت ارتجاعی خود را آغاز کرده بود، با بر باد دادن هر دوی آنها به گور خود بازگشت. خمینی که ادعای رهبری مسلمانان جهان و ایجاد ابرقدرتی نوین اسلامی در دنیا را داشت و برای صدور انقلاب ارتجاعی خود بسا کشورهای دیگر از هیچ جنایتی رویگردان نبود، هنگام مرگش نه تنها به این آرزوهایی بویچ و جنایتکارانه اش نرسیده بود، بلکه ۲۴۰۰ کیلومتر از خاک ایران را نیز در اشغال نیروهای عراقی باقی گذاشته بود!

خمینی زمانی بگور خود بازگشت که در نهایت شکست ذلت آورده تمامی عرصه ها بسر میرسد. ستیز و دشمنی وی با واقعیتها ی عصر امروزه ضدیت با هر آنچه که مظهری از حرکت بسوی ترقی و رشد و نمادی از نو را در برداشت و جاه طلبی و قدرت طلبی بی حد و مرز وی از عوامل اصلی این شکست بودند. وی در نهایت شکست و در تنهایی مطلق مرد، بقول خودش تا آنوقت "بسا هیچکس پیمان اخوت و دوستی نبسته بود". بنابراین، دوران بعد از خمینی، در اصل قبل از مرگ وی آغاز شده بود. وی نقش "تاریخی" خود را با سرنگونی رژیم شاه ایفا کرده بود و بعد از آن سایه او بر سر مردم سنگینتر از سایه رژیم شاه بود. شاید بتوان گفت که نقطه عطف آغاز دوران بعد از خمینی، پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و سرکشیدن "جام زهر آتش" بینه در صفحه ۱۱

در جواب تهمت نامه سازمان اکثریت

(آخرین قسمت)

در شماره های ۹ و ۱۰ "ترکمنستان ایران"، مقاله ای را در جواب به تهمت نامه سازمان اکثریت، به چاپ رسانده بودیم که در چاپ ادامه آن در شماره های بعدی ارگان قصور شد. ما با پوزش از خوانندگان گرامی در پیش آمدن این وقفه طولانی مدت، در این شماره مبادرت به چاپ سومین و آخرین قسمت این مقاله می کنیم.

دردی که رهبری سازمان اکثریت بدان گرفتار است، درد خودبزرگ بینی یعنی درد خودفریبی و پروردن یک سری ایده آلهای انتزاعی در مخیله خویش و مرکز ثقل انقلاب قرار دادن سازمان خود در هر شرایط و محق دانستن خود در هر زمان و مکانی است. درهمین روند خودمحوربینی و ثقل گرایی است که اگر اینجا و آنجا نیز این سازمان "اشتباهاتی" نیز بکند و حتی بجای دفاع از انقلاب از صف ضدانقلاب نیز سر در بیاورد مسئله ای نیست! زیرا این "اشتباهات" را می توان با دادن شعارهای پر آب و تاب انقلابی و "دفاع جانانه" از انترناسیونال لیسم پرولتری و بستن بی محابای افترا و تهمت به منتقدین و سعی در لکه دار کردن مخالفین خود، جهت القاء مبرا بودن خود اکثریت از این "کاستی ها و لغزش ها" در نزد افکار عمومی جبران کرد! مهم نگه داشتن توده هواداران و اعضاء این سازمان در جنبه دگم ها و ایده آلهای انتزاعی و تلقی ابسودی سازمان در ذهن آنها بعنوان ثقل انقلاب

و تمامی تغییر و تحولات در ایران است! تنها از این طریق است که می توان به توده های سازمانی القاء کرد که آنها ناگزیر و ناچارند در صف این سازمان بمانند و ترک صفوف آن یعنی ترک مبارزه و عین پاسیفیس و غیر سیاسی شدن است!

اگر واقعیتها با گفته های رهبری این سازمان همخوانی نداشته باشند، این دیگر تقصیر رهبری نیست بلکه تقصیر واقعیتهاست که "بسیار متسرع و پیچیده هستند"! وسیله دیگری کسه رهبری اکثریت برای تأمین "راحتی وجدان" خود دارد، "خلاقت مارکسیسم-لنینیسم" و "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" است! چرا که سازمان اکثریت سازمانی است "مارکسیست-لنینیست" و متعاقبا بسیار "خلاق". تغییرتحلیل ها و رنگ عوض کردنها بنا به مقتضیات منافع فردی و گروهی و یا به نسبت رشدنیافتگی ذهن رهبری نیز تنها از این "خلاقت" ناشی می شود! بقول معروف: تا حالا گفتیم ها، حالامی گوئیم نه! الحق خجل شدیم که به تحقیق هر چه گفتیم "حق" بود!!

بر مبنای همین خود بزرگبینی و ثقل گرایی است که قلم بدستان اکثریتی در ادامه تهمت نامه خود می نویسد: "تجارب بی شمار ما نیز در ترکمنصحرا بطور قانع کننده ای نشان می دهد. کسه جنبش خلق ترکمن تنها در همراه گردیدن با سیل خروشان توده های

میلیونی کشورمان در یک راستای مشخص و هدفمند و با تجهیز برنامه ای انقلابی، امکان می یابد مجموعه ای از اقدامات عظیم را در مسیر منافع زحمتکشان تحقق ببخش! در جملات فوق اگر از چگونگی "تجارب بی شمار" این سازمان بگذریم و عدم نوشته شدن حفظ استقلال این جنبش و تکیه بر نیروی لایزال توده های ترکمن را در خوشبینانه ترین حالت به حساب "لغزش" قلم رهبری اکثریت بگذاریم، ظاهرا با نیت خیر و در جهت منافع زحمتکشان خلق ترکمن نوشته شده است که ما نیز با آن می توانیم موافق باشیم. اما بمصداق "دروغگو فراموشکار راست" قلم-بدستان اکثریتی در جای دیگر بند را آب داده و منظور اصلی خود از "همراه گردیدن با سیل خروشان توده های میلیونی کشورمان در یک راستای مشخص و هدفمند" را اینگونه فرموله می کنند: "دستاوردهای عظیم جنبش خلق ترکمن تنها در سایه پیوند مستحکم آن با جنبش سراسری طبقه کارگر ایران و نقش رهبری کننده جنبش سراسری به جنبش ملی قابل حصول و تثبیت بود!" (تأکیدات از ماست) در اینجا دیگر نه صحبتی از ایجاد پیوند مستحکم جنبش خلق ترکمن با جنبش سایر خلقهای تحت ستم ایران مطرح است و نه از "همراه گردیدن این جنبش با سیل خروشان توده های میلیونی کشورمان"! تنها چیزی که بچشم می خورد، پذیرش بدون قید و شرط رهبری جنبش طبقه کارگر (مسلم) با رهبری پیشاهنگ و ثقل آن یعنی بقیه در صفحه ۷

بمناسبت ۶۵-مین ۵۰۰

پایمال سازد ۰ از اینرو، حربه نپسرنک ، تفرقه و تطمیع که هموارکنندگان راه سر - کوب خونین هستند بکار گرفته شدند - بالاخره نیز دشمن موفق شد بعد از قریب به دو سال خلق ترکمن را سرکوب و جمهوری ترکمنستان ایران را ساقط سازد .

رضاخان ، بعد از سرکوبی خلق ترکمن ، چهره واقعی خود را از پنداشته شعارهای عوامفریبانه اش ، چون نجات ایران از تجزیه (۱) دفاع از تمامیت ارضی ایران ، برقراری امنیت داخلی و ۰۰۰ عیان ساخت ، بمحض غلبه بر ترکمنستان ایران ، روند اعمال ستم ملی بموازات غصب تمامی زمینهای قابل کشت این خلق ، بعد جدی یک بخود گرفت ؛ در واقع تسلط رضاخان بر منطقه ، سرآغاز تثبیت و تحکیم ستمپلی بر خلق ترکمن به معنای واقعی بود . رضا خان با گذراندن قانونی در ۲۱ بهمن ماه سال ۱۳۱۱ ، کلیه اراضی خلق ترکمن را غصب و جزو املاک اختصاصی خود کرد و بدین ترتیب به تنها مالک ترکمنستان ایران تبدیل شد . وی همچنین در سطح وسیعی ترکمنها را بایبرحمانه تریسین شیوه ها به بیگاری در کارهای شاق و بر روی زمینهای غصبی خود ، واداشت . مالیاتهایی که وی از مردم با زور سرنیزه اخذ میکرد گاهی به نصف درآمد یک خانوار بالغ میشد .

رضاخان با اقدامات خشن و بیرحمانه و پایمال نمودن ابتدایی ترین حقوق ملی و فرهنگی خلق ترکمن ، تلاش نمود تا کوچکترین جلوهای از آگاهی ملی و آشنایی از هویت مستقل این خلق در ایران بر -

جای نماند و به اصطلاح خود به "غائله" ترکمنصرا " برای همیشه نقطه پایمان بگذارد . یکی از اقدامات وی و بعد ها پسرش محمد رضا شاه ، زدودن خاطره جمهوری ترکمنستان ایران و محو یاد قهرمانان و رهبران این جمهوری در میان خلق ترکمن و بویژه تلاش در جهت جلوگیری از انتقال این افتخار تاریخی به نسلهای آینده خلق ترکمن بود . آنها در اینراه تا حدود زیادی موفق نیز نبودند . اکثر اسناد و مدارک مربوط به این واقعه مهم را از بین برده و در مورد شخصیتهای نامدار این جمهوری سکوت مرکباری در پیش گرفته شد . تا جائیکه نسل بعد از این جمهوری کاملا از وجود آن بی خبر نگه داشته شدند و تاکنون نیز بخش زیادی از مردم منطقه کاملا با جزئیات و حتی بعضیها از وجود آن نیز بی اطلاعند ؛ در دناکتر از همه شرکت بعضی از نیروهای به اصطلاح انقلابی در این کار زار شاهانه و توطئه سکوت علیه این جمهوری است . این گروهها مانند حزب توده و سازمان اکثریت که زمانی به اصطلاح رهبری این خلق را یدک میکشیدند ، هنوز نیز مایل نیستند سیاست سکوت رژیم شاه را در مورد این جمهوری ، حتی در غیاب این رژیم در ایران بشکنند ؛ پادوهای به اصطلاح ترکسنو " انترناسیونالیست " این دو جریان نیز که هویت ملی خویش را مدتهاست از دست دادند ، بجای مقابله با این کارزار شاهانه و اکثریتی و توده ای علیه افتخارات گذشته خلق ترکمن ، در حسرت و تلاش بهت اشغال جاهای خالی مانده ناشی از ترک گروهی و فردی بی در پی افراد این

دو جریانند !

باتوجه به سیات فوق و جهت تجلیل شایسته از قهرمانان بنام این جمهوری ، ما گوشه ای از جزئیات برپایه این جمهوری را در ذیل میآوریم :

ترکمنها در مقابل اولتیماتوم قلد رمنشانه رضاخان ، خواستار آشتی عمومی و اتحاد شدند . لازم به ذکر است که تا آنموقع خلق ترکمن از جنگ و ستیز دائمی بین طوایف مختلف خود در رنج بود . روحانیون طوایف مختلف ، علیه طایفهای دیگر اعلام جهاد داده و جنگ برادرکنشی و ضارت اموال یکدیگر را تشویق میکردند . ترکمنها بنخیر از مواقعی که از طرف نیرویی خارجی مورد تهدید قرار میگرفتند ، هیچگونه تمایلی به اتحاد نشان نمیدادند و این مسئله همیشه نیز مورد استفاده دشمنان این خلق قرار میگرفت . آرزوی اتحاد قبایل مختلف خلق ترکمن را میتوان در سطر شعرای مرقی ، بویژه در اشعار "ماقتیم قولی پراغی مشاهده کرد . بهرحال جهت پایان دادن به این پراکندگی و عدم اتحاد و برقراری آشتی عمومی بین تمامی قبایل و طوایف ، نمایندگان آنها ، در امچلی (از توابع بندر ترکمن فعلی) تشکیل کنگره دادند . در این کنگره ، عثمان آخون از طرف جعفریایها ، جان محمد بیگ و گوکی صوفی ، از طرف آتابایها و نصیرامند - خان از سوی گوگلانها شرکت میکنند . طی این گرد همایی تصمیم گرفته شد که برای همیشه به نفاق بین جعفریایها ، آتابایها و گوگلانها که سه طایفه عمده ترکمنهای ایران بودند ، برای همیشه خاتمه داده شود و هر طایفهای موظف به بقیه در صفحه ۱۳

گمونیستهای لهستان در تنگنا

آزادی برای همبستگی وجود دارد. اگر مذاکرات و توافقات نیز به همین منوال پیش بروند، آزادی برای مردم لهستان نیز فراهم خواهد گشت. آینده نشان خواهد داد که آیا همبستگی، که تاکنون حزبی ممنوعه بوده و همواره فعالیت زیرزمینی داشته است، از این آزادی بهره برداری لازم را نمود و معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی لهستان را که مردم این کشور را به تنگ آورد ماند، حل خواهد کرد.

لخ والنسا، رهبر همبستگی بعد از اتمام مذاکره در رابطه با آینده لهستان گفته است: "ما بعنوان یک ملت یاد رشراب یطی هستیم که بتوانیم لهستانی مستقل، دارای حاکمیت و امنیت و در برابر متحدین خود مساوی الحقوق ایجاد بکنیم و یا چون محصول یک جنگ داخلی در هرج و مرج و عوامفریبی فرو خواهیم رفت که هیچ برنده ای را در بر نخواهد داشت."

کیسچاک، وزیر کشور لهستان، که هیئت مذاکره دولت با همبستگی را رهبری میکرد بدنبال اعضاء قطعنامه مذاکره اظهار داشت: این مذاکره "تجربه بزرگ تاریخی" است و آینده آن هنوز نامعلوم. کیسچاک که امروز با لخ والنسا دست داده و به اتفاق او زیر قطعنامه را امضاء میکند، از جمله کسانی است که در سال ۱۹۸۱ میلادی همبستگی را ممنوعه اعلام نمود و جهت خفه کردن صدای هواداران آن حکومت نظامی اعلام کرده بود. با توجه به این واقعیات، صورت گرفتن مذاکره و فشردن دست دوستی و همکاری بسیاری از موانع را از میان برداشته روح همیاری و نزدیکی بقیه در صفحه ۱۹

خوردار است، از همبستگی حمایت میکنند. تظاهرات گسترده و اعتصابات عمومی ای که در طول سال موجودیت همبستگی، سرافرازی لهستان را فرا گرفت نشانۀ قدرت و محبوبیت آن است.

دولت و اپوزیسیون بدنبال مذاکره توافق کردند که تمامی نمایندگان سنای لهستان بطور آزاد از طرف مردم انتخاب شوند. همین به همبستگی توسط دولت این امکان داده شد که این سازمان بسیاری انتخابات آینده سیم (پارلمان) جهت احراز ۱۶۱ کرسی کاندیداهای خود را وارد عرصه مبارزات انتخاباتی بکند. سیم در مجموع ۴۶۰ کرسی دارد. بقیه ۲۹۹ کرسی قرار است در انحصار دولت و حزب سوسیالیست کارگران و دیگر احزاب ائتلافی لهستان باقی بماند. علاوه بر این نهاد در موارد دیگری نیز دولت و اپوزیسیون به توافق رسیدند که از این قبیل اند: فراهم نمودن مقدمات فعالیت بخش خصوصی در بازار آزاد از طریق مطبوعات بوسیله همبستگی، مشاوره دولت با همبستگی در زمینه های محیط زیست و خانه سازی و غیره.

موارد توافقی در مذاکره بالاترید بنفع همبستگی بوده و باعث گردید که این سازمان را که تا چندی پیش ممنوعه اعلام شده بود، به سطح حزبی قانونی ارتقا دهد و نیروی تازه ای به توده های هواداران آن و نیز خود حزب بدهد. هواداران همبستگی در تمامی تظاهرات حضوره این شعار را تکرار کرده اند که: "بدون همبستگی آزادی وجود ندارد!" حال

مدت دو ماه بود که نمایندگان دولت لهستان و اپوزیسیون یعنی همبستگی بارها و بارها پشت میز گردنشسته و مذاکره پرداخته بودند. اکنون پایان رسیده است؛ ولی آثاری از پیروزی در چهره طرفین دیده نمیشود. مسئله میزگرد مدت است که یکی از تم های بین دولت و اپوزیسیون تبدیل شده است. در مراسم اولیامین دولت و حزب متحد کارگران لهستان (حزب حاکم) بودند که به عنوان مختلف زیر بار مذاکره در پشت میزگرد نمی رفتند و اگر چنانچه در مواردی نیز سیدان تن میدادند، به قید شروطی مانند عدم شرکت فلان نماینده یا نمایندگان همبستگی حاضر در این کار بودند. از آنجائیکه همبستگی این شرایط را نپذیرفت، دولت مجبور شد از شروط خود صرف نظر کرده و مذاکره را آغاز کند.

این اولین بار در تاریخ یک کشور عضو بلوک شرق است که گمونیستهای بر سر قدرت بطور رسمی وارد مذاکره اپوزیسیون شده و بر سر اداره مملکت در آینده با هم مشورت میکنند و به توافق میرسند. طبق نتایج مذاکره، دولت و حزب حاکم آن برای اولین بار از بخشی از قدرت مطلق خویش صرف نظر کرده و آنرا در اختیار همبستگی میگذارند. طبیعی است که صرف نظر از بخشی از قدرت، ادوطلبانه صورت نمیگیرد. وضعیت بحرانی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور راه دیگری فراروی دولت نگذاشته است. همبستگی در طول عمر کوتاه خود (یعنی از سال ۱۹۸۰) بسرعت رشد نموده و به حزبی فراگیر بدل گشته است. اکثر مردم و نیز کلیسای کاتولیک که از نفوذ توده های سر-

بحثی دربارهٔ ۵۵۵

که در زبانهای فارسی و ترکی معنسی "جمعه" و "ملت" را می دهند که دوباره مورد استفاده قرار می گیرند .

یکی از مسایل مورد بررسی علم زبانشناسی، زبانهایی هستند که از یک خانواده و یا از یک گروه زبانی هستند. زبانهای مختلف با درجات متفاوت شباهتهایی نسبت به یکدیگر دارند که این شباهتها بر دو نوع هستند . یکی، شباهت لغوی و دیگری شباهت در بافت گرامری . بعنوان مثال، در مقایسهٔ زبانهای آلمانی و انگلیسی درمی یابیم که لغات مشترکی بین این دو زبان وجود دارد که در شکل و هم در معنی مشابه هستند . مثلا لغات مادر، پدر، عدد - هفت، مجبور شدن، توانستن و غیره . اما در مقایسهٔ زبان روسی و انگلیسی کمتر به لغات مشابه برمی خوریم و یا در مقایسهٔ زبان فنلاندی و چینی با انگلیسی لغات مشابه به حد اقل می رسند (در صورتیکه اصطلاحات علمی بین المللی در نظر گرفته نشوند) . در این رابطه، اصطلاح هم خانوادگی بعضی از زبانها، از نظر علم زبانشناسی، یعنی خوشاوندی تاریخی این زبانهاست . بدین معنی که زبانهای هم خانواده صورت تکامل یافتهٔ یک زبان منفرد قدیمی و یا به عبارت دیگر، آنها متعلق به یک خانوادهٔ زبانی هستند .

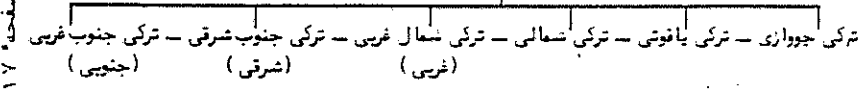
بدین طریق است که خانواده های زبان اسلاوی - هندواروپایی - فنلاندی و مجاری و غیره بوجود آمده اند . این زبانها نیز باز از لحاظ تقسیم بندی زبانشناسی همانند زبان ترکی، جسر زبانهای اورال - آلتای محسوب میگردند.

زبان امریست پویا . زبان نیست بوزانات تکامل جوامع بشری. مراحل زیادی را از سرگذرانده و پیچیده تر شده است . زبانهای اورال - آلتای نیز از این امر مستثنی نیستند . در تقسیم بندی زبانهای خانوادهٔ اورال - آلتایی، دانشمندان معیارهای مختلفی را مدنظر قرار می دهند و نظر واحدی در این مورد ندارند . بعضی از آنها فقط منطقتی زیست و بعضی دیگر ویژگیهای صوتی را ملاک تقسیم بندی این زبانها قرار می دهند و بعضی دیگر نیز هر دو این معیارها را در نظر می گیرند . بنظر ما معیار آخری یعنی در نظر گرفتن منطقهٔ زیست و هم ویژگیهای صوتی در تقسیم بندی زبانهای هم خانواده درستتر است . زیرا، با تئوری غلط استالین در رابطه با حل مسئله ملی، بسیاری از این خلقها از سرزمین خود رانده شده و یا بظور مصنوعی از یکدیگر جدا ساخته شده اند، نه این مسئله نیز بنویسهٔ خود تقسیم بندی زبانهای اورال - آلتایی را مشکلتر ساخته است . بنابراین در نظر گرفتن هر دو معیار در تقسیم بندی این زبان دقیقتر می باشد .

هدف ما از بررسی زبانهای اورال - آلتایی، ضمن آشنایی علاقمندان به این مسئله، بخصوص خلقهای ترک زبان میهنمان و دنبال کردن تاریخ زبان خلق ترکمن از ورای این بررسی، مقابله با آن سیاستهای ضد ملی ای است که از زمان رضا خان به شیوهٔ جدیدی آغاز و تاکنون نیز از طرق مختلف راه تثبیت خود را هموار ساخته است . مسلما آشنایی خلق های ایران با تاریخ و زبان یکدیگر، نه تنها کمک بزرگی در زدودن آثار شویم تبلیغات شونیستی رژیمهای وقت، بلکه در تأمین تفاهم ملی بین خلقهای ایران نیز مفید خواهد بود .

زبانهای اورال و آلتای، هم خانواده هستند . زبان اورال شامل چندین زبان می شود که مهمترین آن، زبانهای فنلاندی، اوغوری (که خود کلمه ای ترکی و زبانهای مجاری و چند زبان دیگر را در بر می گیرد) و سامیجی و غیره می باشد . زبان آلتایی نیز شامل زبانهای ترکی - تونگوزی - مانچوئی و مغولی می باشد . زبان ترکی که به اوغوزی نیز مشهور است، تقسیم بندی زیرین را دارا می باشد :

ترکی



در مجارستان به این واقعیت پی برده و در صد د تطبیق سیاست حزب و دولت با این واقعیات اند .

تحوالات دوره لیسیم واقعا موجود سبک آید آل برای این جوامع نبوده است . این سبک در همهٔ عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و صنعتی نه تنها قادر به حل مسائل نشده، بلکه مانع رشد و شکوفایی استعدادها و امکانات در این عرصه هانیز گردیده است . بسیاری از طرفداران رفرم و اصلاح جامعه

بمناسبت ۶۵مین

محمد رضا شاه، بصورت به اصطلاح نمایندگی ترکمنها در مجلس طی ۹ دوره، دریافت داشت . (۴) مخابرات استرآباد صفحه ۶۸۶ .

در جواب تهمت نامه ۵۵۵

سازمان اکثریت (!) و استحاله این جنبش در این "سیل خروشان" شوونیسم اکثریتی است!

دو جمله متناقض و متضاد فوق در یک مقاله، مسلماً از نظر رهبری اکثریت عوامفریبی و تناقض محسوب نمی‌گردد! زیرا "تضاد عین دیالکتیک است" و بدون تضاد حتی تفکر در مورد تکامل نیز مقدور نیست!! و سازمان اکثریت نیز "خلاقانه" این اصل دیالکتیکی را در مورد خلق هسا (فقط در مورد خلق ها) بکار می‌بندد! و درست از همین زاویه، قلم بدستان اکثریتی ما را بخاطر اینکه هر دو وجه تناقض و تضاد دیالکتیکی اکثریت را (بخوان نقش رهبری کننده آثار به جنبش خلق ترکمن) نمی‌پذیریم، ما را مورد حمله قرار داده و می‌نویسد:

"نگریستن به مسایل انقلاب از زاویه تنگ منافع صرف یک خلق، آن گرایش محدود تنگ نظرانه‌ای است که در بهترین حالت به جدایی مبارزات آن خلق از روند عمومی مبارزات کشور خواهد انجامید" (تأکید از ماست).

اگر از قلم بدستان اکثریتی سوال شود که "مسایل انقلاب" یعنی چه و "زاویه تنگ منافع صرف یک خلق" چه معنی میدهد، قطعاً ما را با نقل قول‌هایی از کلاسیک‌ها و غیر کلاسیک‌ها - زیرا خود چیزی برای گفتن ندارند - بمباران خواهد کرد! اصطلاح "مسایل انقلاب" در واقع همان توجیه "انقلابی" ای است که می‌توان با دستاویز قرار دادن آن زمینه سرکوب مخالفین را فراهم نمود. همانگونه که امروز یکی از وسایل فریب‌انگ

هواداران و اعضاء ترکمن در سازمان اکثریت، از طرف رهبری این سازمان توسل به همین حربه "مسایل انقلاب" است. رهبری اکثریت به هواداران و اعضاء ترکمن خود وانمود می‌سازد که امروز "مسائل انقلاب" حکم می‌کند که با تمام وجود باید در جهت حل بحران جنبش چپ، بخصوص بحران ثقل این جنبش یعنی اکثریت (!) حرکت کرد و طرح مسایلی از قبیل مسایل ملی و طرح تشکیلاتهای مستقل خلقها نه تنها انحرافی بلکه "تنزل" خود از یک کمونیست انترناسیونالیست که مدعی انقلاب جهانی است و معتقد است که "کارگران میهن ندارند"، به سطح یک دموکرات غیرانترناسیونالیست و میهن‌دار است! و این خود یعنی علیه "مسایل انقلاب" برخاستن و عین خیانت به انقلاب و انترناسیونالیسم است! بایدها بهشت

گوش انداختن و چشم بستن بر روی خواستهای تاریخی - سیاسی خلق ترکمن، همچون خس و خاشاکی ناچیز در میان دریای پر تلاطم بحران چپ و سازمان اکثریت شناور بود! زیرا "مسایل انقلاب" در شرایط فعلی عمده است و مسئله خلق‌ها غیرعمده و یک مبارز کمونیست و آگاه باید مسایل را عمده و غیرعمده بکند و بنا به تعریف فلسفه کهن اکثریتی (بخوان مائوئیستی) حل تضاد غیرعمده از کانال حل تضاد عمده می‌گذرد! راهی که کانون برای احراز شخصیت مستقل مبارزین ترکمن در تشکیلات خاص خود پیشنهاد کرده و درپیش گرفته است، به جای پادویی برای سازمانهایی چون اکثریت که خود پادوی نیروی بزرگتری است، از نظر رهبری غیرمستقل اکثریت

بعنوان راه "انحرافی" و ارتجاعی قلمداد می‌گردد. در عوض تبدیل شدن مبارزین ترکمن به مهره‌هایی حقیر که شایسته یک مبارز نیست، بعنوان تنها راه "خلاق" و "انقلابی" تلقی می‌گردد!!

اگر قلم بدستان اکثریتی، اندکسی صداقت و جدیت سیاسی داشته و بیسلاً لاقبل به ادعاهای خود باور می‌داشتند در اطراف واژه "خلق" بیشتر تعمق می‌کردند و اینچنین بیگدار به آب نمی‌زدند. خودسازمان اکثریت نام رسمی اش "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" (تأکید از ماست) است. حال همین سازمان که واژه "خلق" را نیز در کنار نام خود یکدک می‌کشد، "نگریستن به مسایل انقلاب از زاویه تنگ منافع صرف یک خلق" را محکوم می‌کند. شایان ذکر است که در ایران هیچ حزب و سازمان مترقی، فکر وجود خلق‌های ایران نیست. اما سازمان اکثریت با انتخاب نام رسمی خود بعنوان "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" عملاً منکر وجود خلق‌های متعدد در ایران است! مقوله "خلق ایران" وجود خارجی ندارد و تنها شوونیست‌های ملت حاکم هستند که معتقد به وجود تنها یک ملت و یا یک خلق در ایران هستند. "منطق دیالکتیک" تبعیت شکل از محتوا است و با توجه به ماهیت سوسیالیست - شوونیستی سازمان اکثریت، انتخاب واژه "خلق ایران" و نه "خلق‌های ایران" نیز نمی‌تواند امری از روی ناآگاهی و یا تصادفی باشد!

ما در صفحه اول ارگان کانون همواره می‌نویسیم "دموکراسی برای ایران و خود - بقیه در صفحه ۸

در جواب تهمت نامه ۵۵۵

مختاری شورایی برای ترکمنستان ایران" و بر خلاف اکثریت نیز هرگز ننوشته ایم "کارگران همه کشورها متحد شوید" ! به مصداق مثل عامیانه : فلانی را به ده راه نمی دادند، سراغ کدخدا را می گرفتند! سازمان اکثریتی که عاجز از حل بحران فرا-گیر و لاعلاج درونی خود و درمان نشده از تأثیرگذاری بیرونی بر سیر مبارزات خلقها و زحمتکشان ایران و ناتوان از به اعتصاب کشانیدن حتی یک کارگاه کوچک در داخل کشور است، ادعای متشکل ساختن کارگران جهان و براندازی و محو امپریالیسم جهانی از روی کره ارض را نیز دارد!

ما معتقدیم که هر خلقی باید مقدرات خویش را خود تعیین کرده و تمامی هم و غم خود را در اینراه مصروف دارد. کانون فرهنگی - سیاسی خلق ترکمن ایران معلول عملکرد ضرورت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی جامعه ترکمن ایران است و در خدمت جویبویی به این ضرورتها تلاش می ورزد. وجود کانون، معلول عملکرد ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی "کارگران جهان" نیست! بنا بر این ما اگر بتوانیم به آن وظایفی که در قبال خلقمان برعهده گرفته ایم عمل نموده و نماینده حقیقی این خلق باشیم، در اصل به رسالت خود و منطبق با نفس ضرورت وجودی کانون عمل کرده ایم. ما مسائل انقلاب را از زاویه تنگ منافع صرف یک خلق و آنها هم خلق ترکمن دنبال خواهیم کرد. معیار اصلی ما در سنجش میزان متریقی بودن هر حکومتی در ایران آینده نیز، تأمین منافع خلقمان و جویبویی آن حکومت به خواست های بر حق خلق ترکمن ایران خواهد

بود که این خلق سالهاست برای آن مبارزه میکند.

اگر سازمان اکثریت نیز بجای ایسن گنده گوییها و حرکت از زاویه تئوریهای انتزاعی و تکرار طوطی وار شعارهای متعلق به سده پیش دیگران، منافع خلقها و زحمتکشان ایران را ملاک اصلی حرکت خود قرار داده بود، مطمئنا هیچگاه عباکش خمینی نمیشد و دچار "راست روی از موضع طبقه کارگر" نمی گردید؛ و اگر از انترناسیونالیسم پرولتری، "انقلاب در کشور خودی و کمک مادی و معنوی به انقلابات دیگر کشورها" را می فهمید، هیچگاه مصالح خلقهای ایران را تابع سیاست خارجی کشور دیگری نمی کرد. هر خلقی خصایص آداب و رسوم، گذشته تاریخی و ویژگیها و مسایل خاص خویش را دارد. این عوامل باید در هر شرایطی در نظر گرفته شوند. هر عمل و حرکتی بدون در نظر داشت ایسن فاکتورها با موفقیت توأم نخواهد بود. متأسفانه کم نیستند افرادی که با تمام جزئیات تاریخ حزب کمونیست فلان کشور و حتی با روز تولد و تاریخ وفات شخصیتهای آن کشور، ولو هزاران فرسنگ نیز آن کشور دور از ایران باشد، کاملا آشنا هستند. اما با کلیات تاریخ کشور خود و خلق خویش کاملا بیگانه اند! مثلا از تشکیل جمهوری ترکمنستان ایران در ۶۴ سال پیش نه تنها تقریبا همه سازمانهای انقلابی شورمان بی اطلاع بوده اند، حتی انقلابیون ترکمنی که شعار "کارگران همه کشورها متحد شوید" سر می دادند نیز از آن بی خبر بودند!! بنا بر ایسن جای شگفتی نیست وقتی که مسئولین فدایی کانون در سال ۱۳۵۸ می نویسند:

"سالهای اول حکومت رضا خان با تغییرات محسوس ولی نه چندان مهمی در جوانسب مختلف زندگی مردم ترکمن همراه بود"؛ (۱) درست در سالهای اول حکومت رضا خان بود که مقاومت دوساله مردم ترکمن سرکوب شده و جمهوری ترکمنستان ایران سرنگون گردیده بود. دقیقاً در همین سالهای اول حکومت رضا خان "بود که تعقیبها و اعدامهای انقلابیون و استقلال طلبان ترکمن و تثبیت ستم ملی بمعنای واقعی در سرزمین خلق ترکمن شدت گرفته بود! و اگر قلم بدستان اکثریتی با توجه به عمق بی اطلاعی خود از تاریخ و فرهنگ ایران و خلق ترکمن در حمله به تبلیغ و ترویج عقاید مترقی و انقلابی مختموقلی، شاعر و مبارز بزرگ خلق ترکمن، از طرف کانون در مقایسه وی با فردوسی که یکی از افتخارات بزرگ فرهنگ و ادب فارسی است، جملات زیر را می نویسند، جای هیچگونه تعجبی برای ما وجود ندارد. آنها می نویسند: "گر مختموقلی هادردنیای دیگر و بسیار متفاوت با امروز تشکیل دولت ملی و استقلال سرزمین خلق ترکمن" را آرزو می کردند، امروز وظیفه ما پیشروان انقلابی خلق ترکمن نه بازنویسی صرف این آرزوی نیک، بلکه جذب هسته اصلی و درست آن یعنی مبارزه بر علیه ستم ملی است!" و درباره فردوسی می نویسند: "اما فراموش نکنیم که افراطی ترین شوونیستهای فارس هم خود را مدافع آثار فردوسی می دانند و دربار پهلوی در رأس شوونیستهای فارس جشنهای متعدد گرامی داشت فردوسی برگزار می کرد و از شاهنامه در خدمت تئوریزه کردن شوونیسم فارس به افراط بقیه در صفحه ۹

در جواب تهمت نامه ۰۰۰

سوءاستفاده می کرد و روشن است که تفاوت دفاع انقلابیون ایران از فردوسی و شاهنامه با دفاع شاه پرستان شونیست، از زمین تا آسمان است!

شایان ذکر است که فردوسی شخصیتی ایرانی بود. بنا بر این هرایرانی یا هر ایدئولوژی حق دفاع از این شخصیت را دارد در شرایطی که نیروهای چپ خود را مشغول "انقلاب جهانی" کرده و هر آن در حال تکرار سخنان قصار "کلاسیک ها"ی جهانی هستند و به معیارها و ارزش ها و شخصیت های ایرانی کمترین اعتنائی ندارند، فرصت "سوءاستفاده افراطی" در بار و در بارها نیز به کمال ایجاد خواهد شد.

مختومقلی بعنوان شخصیتی سیلیسی و ادبی در شرایطی دست به خلق آثار گرانبهائی خود زد که خلق ترکمن نه تنها فاقد دولتی خودی بود بلکه از تجاوت حکومت های مرکزی ایران، امیران بخارا و خانهای خیوه و از اختلافات داخلی بین طوایف ترکمن دامن در رنج بود. طبیعی بود که مختومقلی در آن شرایط ایده اتحاد طوایف و تشکیل دولت مستقل خلق ترکمن را تنها راه مقابله با این تجاوتگران و تنها راه حفظ هویت ملی ایمن خلق بداند و خود نیز رأسا در نبرد با این تجاوتگران شرکت فعال داشته باشد. امروز نیز هسته اساسی ایده او بقوت خود باقیست و راز جاودانگی مختومقلی و راز دشمنی عمیق حکومت های مرکزی ایران و شیونیست های فارس با آثار او نیز در همین مسئله نهفته است! نکته جالب توجه این است که قلم بدستان اکثریتی نیز بسودن آنکه خود به کنه مطالبشان پی ببرند در مورد

آثار مختومقلی اقرار کرده اند که: "هسته اصلی و درست آن یعنی مبارزه بر علیه ستم ملی است!"

امروز نیز نفس مسئله تحت ستم بودن خلق ترکمن نه تنها کاملاً بقوت خود باقیست بلکه شکل و محتوای بی رحمانه تری نیز بخود گرفته است و برای خلق ترکمن تأمین اراده آزادانه خویش بر سر نوشت خود و تشکیل حکومت ملی آن در چهارچوب ایرانی دموکراتیک اساسی ترین خواست این خلق است. مختومقلی آثاری خلق کرد که در شرایط امروزی، چه در زمان دربار پهلوی و چه در زمان رژیم خمینی، با تمام نیرو جلوی انتشار آنها گرفته می شود و تبلیغ و ترویج هسته اساسی نظریات وی جرمش در حد نابودی مبلغ است. همان گونه که امروز قلم بدستان اکثریتی نیز اشاعه ایده های وی را از طرف ما، بعنوان "دفاع عقب مانده از این پیشگوتان و سوسو استفاده از آثار آنها در خدمت ترویج خرافات ناسیونالیستی" تکفیر میکنند!

خلقی که زبان مادریش ممنوع شده، کودکان و جوانانش در مدارس مجبور به صحبت به زبان غیر مادری هستند، از احیاء و اشاعه هنر و ادبیات و پاسداری از آداب و رسوم خویش محرم باشند و به لحاظ زندگی فرسنگها از زندگی مدرن امروز بدور بوده و بغیر از سرزمین تاراج شده چیزی دیگری نداشته باشند، چگونه روشنفکران و مبارزین آن خلق می توانند از "مناقص صرف" خلق خویش حرکت نکرده و گنده گویی کرده ادعای دهایی "کارگران همه کشورها" را داشته باشند و مسایل خلق خویش را در زیر گرد و غبار شعارهای دهن پرکن و خیالی بد-

ست فراموشی سپارند؟! اما مسائل انقلابی ب " همه کشورها" و "همه خلقهای جهان" را بخود کارگران و خلقهای جهان واگذاشتن می کنیم و شما می نیروی خویش را صرف مسائل خلق خویش خواهیم کرد. و در عین حال از هیچ کمکی با اعتقاد و احترام کامل به استقلال احزاب و جریانات رهبری کننده آنها، خودداری نخواهیم ورزید. تصور شما را بکنید که اگر مثلاً خلق کرد بوسیله شما عالمگیر "کارگران همه کشورها متحد شوید" و "وظیفه ای مقدس تر از حمایت از جمهوری اسلامی نیست" حزب توده و اکثریت اغفال میشد به چه فاجعه های دچار میگردید؟! و اگر توطئه حزب تود مد را و چپ پرورش پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی در ایجاد انشعاب و متلاشی ساختن حزب دمکرات کردستان از طریق خود فروختگانی چون غنی بلوریان تحقق میافت آیا اکنون کردستان بعنوان تنها سنگ آزادی ایران و تنها مأمن انقلابی بین دیگر احزاب و سازمانهای انقلابی ایران باقی میماند؟

رهبری اکثریت که در تب جانگذازد درد خود بزرگ بینی و خود محور بینی متغیر عن میسوزد و خود را اصلی ترین دشمن امپریا - لیسم و ارتجاع داخلی، که دیروز "دمکرات" - تنهای انقلابی تحت رهبری "مام" بودند، پس پندارد، خطاب به ما می نویسد: "... اقدام به تشکیل تشکلهای - ناسیونالیستی، حاصلی جز تضعیف مبارزات خلقها و تحراف نهایی تا شکست آنان نداشته و نمیتواند داشته باشد."

اولاً، باید گفت که حذف صفت دموکراتیک و گذاشتن کلمه "ناسیونالیستی" بعد از کلمه ملی، از جنبشهای ملی - دمو - بقیه در صفحه ۱۰

در جواب فیهت نامه ۵۵۵

کراتیک ایران، تغییری در اهداف و ماهیت این جنبشها نمیدهد و تنها این مسئولان را میسراند که رهبری اکثریت میخواهند با "ناسیونالیست" خطاب کردن این جنبشها، خصلت سوسیال - شوونیستی خود را در پرده "سپارزه" با "ناسیونالیسم" پنهان بسازد. ثانياً، کلمه "ناسیونالیست" دیگر آن کلمه و حشمتا کی نیست که مبارزین خلقها با شنیدن آن و بخاطر ترس از آنگ خوردن با این کلمه جا خالی کرده و به دام سوسیال - شوونیستها پناه بیاورند اما بارها اعلام کرده و میکنیم که کانون، تشکیلاتیست ملی و دموکرات و با همه مظاهر ضد ملی و ضد دمو - کراتیک نیز شدیداً مخالف است.

ثالثاً، سازمان اکثریت بطور اخص و جریانات چپ ایران بطور اعم می پندارند که در ایران اصلی ترین دشمن امپریالیسم و ارتجاع داخلی، جنبش چپ ایران است. اما واقعیتها چیز دیگری را نشان میدهند و گویای دشمنی لجام گسیخته امپریالیسم و ارتجاع داخلی در وهله اول با جنبشهای ملی - دموکراتیک است. نظری بتاریخ چند

دهه اخیر کشورمان آنرا بوضوح نشان میدهد. رضاخان بعد از سرنگون جمهوری ترکمنستان ایران و جنبشهای کردستان و آذربایجان و سایر نقاط ایران، به مصاف با جنبش چپ برخاست و قانون ضدکونیستی خود را در سال ۱۳۱۰ از مجلس گذراند. محمدرضا شاه بعد از سرکوبی خونین حکومتهای خود مختیار کردستان و آذربایجان در سال ۱۳۲۵ موفق بد سرکوبی و اعلام غیرقانونی بودن فعالیت حزب توده شد و بعد از کودتای ۱۳۳۲ علیه حکومت ملی دکتر مصدق، موفق به تارمسار ساختن تشکیلات حزب توده در ایران گردید. خدیشی در اوج "بهار آزادی" احزاب چپ ایران، جنگهای خونینی را با جنبشهای ملی - دموکراتیک خلقهای ایران پیش برد و بعد از سرکوبی آنها موفق بد سرکوب تمامی احزاب و جریانات چپ ایران شد. در عرصه جهانی نیز نمونه های زیادی مانند، سرنگونی آلنده در شیلی، کودتای علیه توام نکرومه، پاتریستس لومبا، کودتای خونین در اندونزی، کودتا و اعدام ذولفقار علی بوتو و... متعاقب سقوط حکومتهای فوق بوسیله امپریالیسم و ارتجاع داخلی، سرکوب خونین جنبش چپ ایسن کشورها دلایل عینی انکارناپذیری بر سیاست

جنبش ملی - دموکراتیک خلق ترکمن ایثار کرد ماند، راه مقدس آنان را ادامه میدهم و در این راه هر سختی تن خواهیم داد. آنچه که در این راه دشوار و پیر سنگسار تعیین کننده است آموختن از تجربیات گذشته، بررسی همه جوانب جنبش ملی - دموکراتیک، آگاهی به راهی که در پیش است، ایمان به راه خلق و عشق به انسانها و دوری از ساد مگرها و تمیز دادن بدون ابهام دوست از دشمن در هر جلسه است. جاودان باد خاطره شهید ای جنبش

املی امپریالیسم و ارتجاع داخلی در ارجح شمردن سرکوب جنبشهای ملی - دموکراتیک بر جنبش چپ است. زیرا، این جنبشهای ملی - دموکراتیک هستند که با پایگاه وسیع توده ای خود تمامی خلق را علیه منافع آزمندان ارتجاع داخلی و امپریالیسم بحر - کتدر آورده و با فراهم آوردن دموکراسی سیاسی و بعضاً دموکراسی اجتماعی، بهترین زمینه را برای رشد افکار سیاسی مردم، بخصوص برای جنبش چپ فراهم میاورند و در اصل راه قدرت گیری چپ را از این طریق هموار میسازند.

باتوجه به مسایل فوق است، موقعه ای که قلم بدستان اکثریتی می نویسند که این جنبشها: "حاصلی جز تضعیف مبارزات خلقها و انحراف و نهایتاً شکست آنان نداشته نمیتواند داشته باشد"، در اصل با امپریالیسم و ارتجاع داخلی علیه جنبشهای ملی - دموکراتیک هم آوا می شوند.

چنین است ماهیت سازمان اکثریت؛ زمانی "انترناسیونالیست" و زمانی دیگر شوونیست. اینکه به کدام طرف سگسمر نماید بستگی به شرایط دارد!

بمناسبت ۶۵-مین

عمل میکنند که هر دو نیز در نهایت به یک هدف خدمت کرده و در یک نقطه نهایی با هم تلاقی میکنند: یکی در جبهه آشکار ارتجاعي و در خدمت جمهوری اسلامی ایران و دیگری با ظاهر "انقلابی" و تحت لوای "انترناسیونالیسم پرولتری"! اولی امثال "نایب"ها را در آستین دارد و دومی کوتوله های سیاسی استالینیستی را!

ما با اعتقاد به راه رهبران قهرمان و فداکاران که تمامی هستی خویش را در راه

ملی دموکراتیک خلق ترکمن ایران!

گرامی باد یاد رهبران جمهوری - ترکمنستان ایران!

ننگ بر عاملین و خود فروختگان، تحت لوای هر مرام و مسلک!

زیر نویسها:

(۱) کتاب سبزه صفحه ۹۶

(۲) مخابرات استرآباد، جلسه اول، صفحه ۶۶۷.

(۳) مأمادآخون، پاداش خیانتهای خود به خلق ترکمن را از طرف رضاخان و

بقیه در صفحه ۶

دوران بعد از ۵۵۵

بس بود. وی قطعنامه سازمان ملل را پذیرفت تا رژیمش را نجات دهد. او برای حفظ رژیمش تا آنوقت نیز بهسای زیادی بحساب مردم ایران پرداخته بود. وی از همان آغاز میدانست که حکومت اش با هیچ اصول و مبانی انسانی و با الزامات جامعه ایران همخوانی ندارد. درست به همین دلیل نیز، بنا را در حفظ رژیم خود، فقط در دفاع از آن گذاشته بود و نه به رشد و پیروزی و ثبات آن، و با درپیش گرفتن چنین راهی، نطفه های سقوط محتوم رژیمش را در بطن آن جای داده بود. اعلام اینکه: "زمان بنفجمانهست" از طرف رفسنجانی، قبل از پذیرش صلح، در اصل اعلام ورود رژیم خمینی در زمان حیات خود وی بدوران بعد از خمینی بوده است. در اصل هیچ وقت زمان بنفع رژیم خمینی نبوده است و او بجای انطباق خود با زمان، سعی در انطباق آن با خود را داشت!

خمینی، چه در دوران خود و چه در آغاز دوره بعد از خود، هیچ برنامه ای برای ادامه حکومت خود نداشت و تمامی سیاستهای وی عین بیسیاستی و تمامی برنامه های وی عین بی برنامهگی بود و تمامی جهت گیریها و موضع گیریهای وی در جهت حفظ قدرت خود و بسته به شرایط و نوع حادثه تعیین میشدند. وصیت نامه وی که در اطراف آن بعنوان راز سر به مهر و گره کشای تمامی مسایل، هیاهوی تبلیغاتی فراوانی شده بود، چیز تازه ای در بر نداشت.

بنابر این، بارزترین مشخصه دوران بعد از مرگ خمینی، فقط عدم حضور وی در میان یاران جنایتکار خود است. از وی هیچگونه ارثیه ای، جز عدم سنگینی تئوریه مذهبی و سیاسی اش بر سر مریدان خبیث خسود و

ایرانی ویران باقی نمانده است. درغیاب خمینی، بعنوان معمار اصلی رژیم جمهوری اسلامی و آفریننده تر ولایت مطلقه فقیه و بعنوان ستون فقرات رژیم مستحسده و جنایتکار جمهوری اسلامی، سیستم فکری بغایت ارتجاعی و رژیم وی از طرف جانشینان جنایتکارش ادامه داده میشود.

اما در ادامه سیستم نظری و سرپایا نگه داشتن حکومت خمینی، جانشینان وی، با مشکلات عدیده و مهمی مواجه هستند. عمده ترین این مشکلات، پیر کردن خسله ناشی از مرگ خمینی در غیاب جانشین بلافاصله وی، یعنی منتظری است. گروهی از نندگان اصلی رژیم بلافاصله بعد از مرگ خمینی، با برگزاری جلسه به اصطلاح خبرگان و با در دست داشتن دوسوم آرا آنها، خامنه ای را با یک درجه ترفییح مذهبی (!) به مقام "رهبری جمهوری اسلامی رساندند. آرای مخالف یک سوم از اعضای به اصطلاح مجلس خبرگان، وجود اختلاف حتی در میان خبرگان رژیم را نیز آشکار ساخت. انتصاب شتابزده خامنه ای به مقام "رهبری جمهوری اسلامی، از یکسو نشانگر ترس و وا همه پیش از حد جانشینان خمینی، در غیاب وی از بروز هرگونه حوادث احتمالی علیه حکومتشان بود، از سوی دیگر تمکین موقتی جناحهای درونی حاکمیت به "رهبری" خامنه ای، به بیانگر وحدت و کنار گذاشتن اختلافات بین باندهای درونی رژیم، بلکه هیچ یک از جناحها، در شرایطی نبودند که جناح دیگری را وارد به پذیرش نظرات خود و مجبور به عقب نشینی سازد. از این انتصاب میتوان چنین استنباط کرد که جناحبندهای درونی رژیم هنگام مرگ

خمینی، در یک حالت تعادلی بسر میبردند و هیچیک قادر به شکست دادن دیگری نبوده است. وضعیت فوق را رفسنجانی، که میخواست با شورایی کردن "رهبری" علاوه بر قبضه پست ریاست جمهوری "رهبری" را نیز بتدریج تحت سلطه خود در بیاورد، بدین گونه بیان میکند: "ما قبلان در مجلس خبرگان و نه در مواقع دیگر هیچ کجا به این نتیجه نرسیدیم که رهبری این باشد که حالانتخاب شده. در صحبتهای قبلی هم می گفتیم یک شورایی باشد تا ببینیم چه میشود. اما زمینه ها بوجود آمد که این زمینه ها با آن فضایی که بر جلسه حاکم بود، مسأله را به اینجا رساند. خامنه ای نیز از یکسو بخاطر ناباوری از انتصاب خود و از سوی دیگر برای فریب دیگر مدعیان این مقام میگوید: "انتخاب من به رهبری امری موقتی است! اما رهبر تراشی و پیراه انداختن کار تا اوایل بیعت با وی به سبک ۱۴۰۰ سال پیش، مترادف با توان ادامه تر ارتجاعی "ولایت مطلقه فقیه" نیست. با مرگ خمینی و با عزل منتظری، دیگر در میان روحانیون وابسته به رژیم، کسی را نمیتوان یافت که با دارا بودن تئوریه مذهبی و سیاسی بر روی تمامی جناحهای درونی رژیم و بر سر مذهبیون افراطی جامعه، خود را فراتر از تمامی قوانین قرارداد داده و بتواند "ولایت مطلقه" خمینی را ادامه دهد. "رهبری" جدید نه آن توانایی و تئوریه سیاسی خمینی را دارد و نه در سلسله مراتب روحانیت جایی دارد و علاوه بر آن چند ماه قبل از مرگ خمینی، بخاطر عدم درک ضامین فتوای وی، علنا مورد غضب رهبر قبلی

دوران بعد از ۵۵۵

قرار گرفته بود!

با توجه به مسایل فوق بود کسر مدار - ان رژیم، بسرکردگی خود خمینی، چند ماه قبل از مرگ وی، بفکر جدا ساختن مقوله "مرجعیت" از "رهبری" افتادند تا تسز ارتجاعی "ولایت مطلقه فقیه" را بگونه‌ای دیگر در شرایطی دیگر ادامه دهند. دلیل دیگر تغییرات و اصلاحات بنیادی در قانون اساسی رژیم، از قبیل حذف پست نخست وزیر، "تمرکز قوه مجریه"، "تمرکز در مدیریت قوه قضائیه" و "۰۰۰ را باید در مسئله فوق جستجو کرد". بنابراین نباید برای سن باور بود که با مرگ خمینی سردمداران رژیم از حفظ تز "ولایت مطلقه فقیه" دست نخواهند کشید، هرچند که توان ادامه آنرا در غیاب خمینی ندارند، ولی برای ادامه آن حتی با تغییر ساختار حکومتی خود تلاش می‌ورزند. اما این تلاشهای ارتجاعی از هم اکنون با سه مانع اساسی روبروست:

اولاً، رژیم بعد از خمینی، در غیاب "رهبری" که خود را فراتر از قانون قرار دهد، مجبور است خود را به قیافه رژیمی حقوقی و قانونی در بیاورد و در حول و حوش اجرای قانون و برابر بودن همه در برابر آن دست به عوامفریبی بزند. بنابراین، رژیم بعد از خمینی، تا مادامیکه خلاناشی از عدم وجود "رهبری" که بتواند خود را فراتر از قانون قرار دهد، بر طرف سازد، در میان ادامه تز "ولایت مطلقه فقیه" و قانونیت متلاطم خواهد بود و چه‌بسا در این روند مجبور خواهد شد، بهای زیادی بحساب چهره قانونی دادن بخود و بزبان تسز "ولایت مطلقه فقیه" خود بپردازد.

ثانیاً، لازمه پیاده ساختن تز "ولایت

مطلقه فقیه" در جامعه روحانیت، بسر هم زدن ساختار چند مرجعی روحانیت شیعه است که حتی خود خمینی نیز موفق بدان نشده بود. روحانیون و مراجع هر قدر سعی در خارج از حکومت وجود دارند که در زمان حیات خمینی نیز از حریم مرجعیت و منافع روحانیت خود بشدت حراست میکردند و طبیعی است که در غیاب خمینی، حراست از این منافع برای آنان راحتتر و برهم زدن ساختار کهن جامعه روحانیت شیعه، برای جانشینان خمینی مشکلاتر خواهد بود.

ثالثاً، رژیم مجبور است در غیاب "رهبر جامع الشرایط" سعی در جدا سازی "مرجعیت" از "رهبری" بکند کسه این مسئله با تغییرات و اصلاحات وارد در قانون اساسی، صورت قانونی نیز بخود خواهد گرفت. این امر بنویه خود تلاشهای رژیم مبنی بر هم زدن ساختار چند مرجعی شیعه را با مشکلات اساسی روبرو خواهد کرد و مشروعیت و صلاحیت مذهبی گردانندگان رژیم را در نزد روحانیت طراز اول خارج از حکومت، هر چه بیشتر زیر سوال خواهد برد.

عامل وحدت در میان گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی، هیچگاه عامل درونی نبوده و همیشه عامل بیرونی بوده است. وحدت ظاهری جناح‌بندی‌های رژیم، بعد از مرگ خمینی، بخاطر "حفظ نظام" و صف آرایی مشترک آنها در مقابل اپوزسیون و مواجهه با هرگونه حادثه احتمالی ناشی از مرگ خمینی، مؤید امر فوق است. اما بعد از فروکش کردن ترس آنان از عامل خارجی، این وحدت ظاهری نیز دیری نخواهد پایید و دور بعدی

اختلافات و کشمکشها آغاز خواهد شد. اینبار، با عدم حضور خمینی، بعنوان آشتی دهنده نهایی و بعنوان عامل وحدت کلمه باند های درونی رژیم، آنها از یکسو فقط متکی به نیروی خود خواهند بود و برخلاف سابق نمی‌توانند سعی در جلب نظر و حمایت "امام" از منافع جناح خود بکنند. از سوی دیگر در غیاب آشتی دهنده نهایی، یعنی خمینی، آنها خود باید به حل اختلافات بپردازند و مسلماً با سرشت استبدادی و کینه توزانه و وحشی این رژیم، این راه حل چیزی نخواهد بود، جز دست زدن به تصفیه های خونین و توطئه های وسیعتر از گذشته علیه یکدیگر. سردمداران رژیم، از هم اکنون سعی میکنند که وجود اختلافات و کشمکشها بین باند های درونی رژیم خود را با توجه به عواقب خونین آن، بعنوان امری عادی و در حد اختلاف سلیقه قلمداد سازند. اما در رژیمهای دیکتاتوری و مستبد، عدم تقابل شدید نظرات، محلی از اعراب ندارد و بروز نظری مخالف با نظر حاکم، جز بگرو ببند ها و تصفیه های خونین چیز دیگری در بر ندارد.

رژیم خمینی که يك رژيم توتالیتر ایدئولوژیک است اساساً هیچگونه اعتقادی به رفاه اجتماعی، رشد و شکوفایی کشور و در يك کلام به هر آنچه که "دنیوی" است، ندارد. و نمی‌تواند داشته باشد. بستر اصلی رشد و قوام ایدئولوژی بغایست‌ار - تجاعی حکومت اسلامی خمینی، فقر، جهل، فئاتیسم، تزویج خرافات و ... است. خمینی، در طول حاکمیت ده ساله نکبتار خود، با استفاده از اتوریته مذهبی خود و با بهانه قرار دادن دوران پیر تلاطم بقیه در صفحه ۱۹

بمناسبت ۶۵-مین ۰۰۰

پرداخت خسارت وارد به بر طایفه دیگر ، که نتیجه جنگ و خونریزی داخلی بود گشتند . در این کنگره تشکیل جمهوری ترکمنستان ایران اعلام و عثمان آخون بعنوان رئیس جمهوری آن انتخاب گردید و شورای ده نفره برای اداره این جمهوری تعیین گردید . در آغاز شش نفر در این شورا شرکت داشتند که عبارت بودند از : ملا رحبکر ، اراز قریان آرق کل ، ایمانقلی توماچ ، خوجنیاخان قرینجیک ، عزیز خوجه چوگان و احسان خان کلتکه قرار شده بود که چهار نمایندگانه نیز نزدی از طرف آتای بایها و گوگلانها به این شورا معرفی کردند .

عثمان آخون که در این کنگره به ریاست جمهوری برگزیده شده بود ، دارای ویژگیهای برجسته‌ای بود . وی فرزند عمر قویونلی و در سال ۱۲۴۶ شمسی در کوب میش دپه متولد شده بود . عثمان آخون تحصیلات ابتدایی را در محل تولد خود به اتمام رسانده و تحصیلات عالی مذهبی خود را در مدرسه گوگلداش بخارا به پایان رساند . وی از مردان با سواد و آگاه به مسایل سیاسی و اجتماعی ترکمنها در آن دوره بود . عثمان آخون بعد از مراجعت از بخارا در کومیش دپه بتدریس علوم دینی پرداخت و همزمان با کار تدریس و نویسندگی وارد فعالیت‌های سیاسی شد . در باره فعالیت‌های وی در اسناد و مدارک دوره قاجاریه شرح مفصلی وجود دارد . وی فعالیت سیاسی خود را در شرایطی که ترکمنستان ایران تحت اشغال سربازان تزار قرار داشت آغاز کرد . در این باره کارگزار استرآباد

چنین گزارش میدهد : " امروز راپورت رسید روز پنجشنبه قریب صد سالدات و قزاق مقیم قره سودر کمیش دپه ، عثمان آخون و پسرش ملای جعفریای را گرفتند ، معلوم نیست کجا فرستاد هاند " (۱) و سنسد دیگری حکایت از آغاز قیام وی میکند : " عثمان آخون خود را سلطان ترکستان محسوب کرده مشغول گرفتن گمرک و بعضی دست اندازها بوده ، او شبانه خود را به کمیش دپه رسانده عمارتی را که روسها بنا کرده بودند همه را خراب کرده است " (۲)

حکومت مرکزی بانگرانی شاهد تلاش رهبران خلق ترکمن در جهت پایان دادن به مخاصمات طایفهای دیرینا در بین این خلق بود . بنا بر این بموازات عملی شدن اتحاد طوایف خلق ترکمن ، تلاشهای حکومت مرکزی نیز جهت برهم زدن این اتحاد تشدید شد . زیرا حکومت مرکزی بخوبی آگاه بود که نمیتواند تنها بانیری نظامی بر این جنبش غلبه یابد . اعزام افسری از طرف حکومت مرکزی نزد عثمان آخون با مأموریت تطمیع وی ، انتشار بیانیه مشترک با رهبر مذهبی گوگلانها قلیچ ایشان ، از جمله اقدامات تفرقه افکنانه حکومت مرکزی بود . از سوی دیگر فرماندهی لشکر شرق ، تمامی تلاش خود را قبل از حمله نهایی ، جهت ایجاد تفرقه و فریب در بین خلق ترکمن ، آغاز نمود در اعلامیه ای که در سال ۱۳۴۳ هجری ، از طرف این فرماندهی صادر شد ، در راستای سیاست فوق عمل می کند : " باید در نظر داشت که ترکمنها دشمنان ما بشمار نمی روند از اینرو لشکر شرق تشبیه آنان را مایه مباهات خود نمیداند . از سوی دیگر فر-

ماندهی همین لشکر ، جلسات متعدد دی در بجنورد با روحانیون طوایف گوگلانها که روحیه آشتی جویانهای داشتند تشکیل داده و جهت جلب اعتماد آنها به طرف حکومت مرکزی گروهانهای گوگلانها ، از جمله " شاهی خان " را آزاد ساخت . بعد از این تطمیع و فریب بود که گوگلانها و آتای بایها از شرکت در شورای ده نفره خودداری کردند . رضاخان ، بمقیاس وسیعی از روحانیون وابسته به حکومت ، مانند " رجب آخون " ، " امانگلدی آخون " و " مامد آخون " (۳) ، جهت برهم زدن اتحاد ترکمنها سود برد و بموازات آن تحریم اقتصادی ترکمنها را نیز آغاز کرد .

رهبران جنبش خلق ترکمن نیز بموازات تلاش جهت تأمین اتحاد تمامی قبایل ترکمن ، بخوبی آگاه بودند که ادامه جنبش و مقاومت در برابر حملات قشون رضاخان ، تنها با فداکاری و دلاوری ممکن نیست ، بلکه تجهیز به فنون و وسایل نظامی یکی از شروط اصلی مقاومت است . عثمان آخون در این مورد دیپلماسی زیرکانه‌ای را بکار بست . وی از یکسو در مذاکره با نمایندگان دولت و در موضع گیریهای علنی خود ، با اعتقاد به راه حل صلح آمیز مسئله ، از موضع ضعیف مسالمت آمیز جهت پایان دادن به جنگ و عدم کار برد سلاح پشتیبانسی میکرد . ولی او با توجه به سرشت فرسب کارانه و جنایتکارانه دشمن ، از تجهیز نیروهای مسلح ترکمن در نهان نیز غافل نبود . در راستای پیشبرد این سیاست بود که رهبران خلق ترکمن ، مدرسه ویژه نظامی با کمک کارشناسان نظامی ترکیه ایجاد کردند . افسران ترک که در این مدرسه بقیه در صفحه ۱۴

بهناسبت ۶۵-مین ۵۵۵

زیر نظر "لالی خان" نوه قیات خان، بکار تدیس فنون نظامی اشتغال داشتند عبارت بودند از: "جمال بی"، "مهدی افند"، "مصطفی بی" و "خداایار افندی". در مورد استخدام این افسران ترك در مدرسه نظامی، در اسناد دولتی اینگونه گفته میشود: "هفتم ماه سپتامبر ۱۹۱۹ خبیر رسید که شش نفر عثمانی بالباس بالشویکی وارد کمپش دپه شده با عثمان آخون و سایر تراکه مذاکراتی نمودند." (۴)

قیام ترکمنها که در آغاز از آنچنانسان قدرتی برخوردار بود که دولت راد رسورت عدم بیرون بردن قوای خود از منطقه و عدم برسمیت شناختن مناطق ترکمن نشین و خان نشین بجنورد، تهدید به قیام همگانی کرد و ترکمن میکرد، با مصالحه رهبران کردهای بجنورد با حکومت مرکزی، کاملاً در وضعیت مساعدی برای حمله نهایی قوای حکومتی قرار گرفت. سازش رهبران کردهای بجنورد بعد از موفقیت حکومت مرکزی در ایجاد تفرقه در بین طوایف خلق ترکمن، دو مین ضربه بزرگ بطاین جنبش بود. حکومت مرکزی که دیگر شرایط را برای تحت فشار گذاشتن رهبران خلق ترکمن جهت واداشتن آنها به تسلیم مناسب میدید، عثمان آخون را برای مذاکره به استرآباد دعوت کرد. عثمان آخون با شناختی که از سرشت ناجوانمردانسه دشمن داشت، شخصاً در این مذاکره حضور نیافت و چهار ریش سفید راهسی آن ساخت. در این مذاکره خواستههای ترکمنها عبارت بودند از:

(۱) واگذاری حق برقراری نظم و انتظامات در منطقه بخود ترکمنها.

(۲) بازگرداندن ۲۲ اسوار ترکمن که از سال ۱۳۴۱ هجری در خدمت ارتش حکومت مرکزی بودند.

(۳) عدم خلیج سلاح ترکمنها از سوی حکومت مرکزی.

مقامات حکومت مرکزی که خواستار انقیاد خلق ترکمن و سلب حقوق حق آن خلق در تعیین سرنوشت خود بودند، این مذاکره را با بن بست مواجه ساختند. بن بست در این مذاکره نیز معنایی جز آغاز جنگ نداشت. بنابراین هر دو طرف برای رود رویی نهایی دست به تمهیدات معینی زدند. رهبری ترکمنها در سال ۱۳۴۴ قمری، جلسهای برای چگونگی مقابله نظامی با نیروهای تاندندان مسلح خصم تشکیل دادند. در این جلسه عد های معتقد بودن که بدون کمک ترکمنهای شوروی مقاومت در برابر قشون رضا خان ممکن نیست. در مقابل، عد های دیگر معتقد به پیشبرد مبارزه بصورت مستقلانه بودند. بالاخره رهبران خلق ترکمن، با توجه به عدم استقلال جمهوری ترکمنستان شوروی در برقراری رابطه با آنها و با توجه به بی تفاوتی حکومت جوان شوروی نسبت بدخواست برقراری روابط دوستی با جمهوری ترکمنستان ایران از یکسوی و از سوی دیگر با آگاهی از تحلیل حزب کمونیست شوروی از رضاخان بعنوان نیروی ملی (!) و بتبع آن پذیرش این تحلیل از طرف کمونیستهای ایران، با اینکه همچنانستند که چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی تنها گذاشته شدند، تصمیمی شجاعانه گرفتند و یکسدم از منافع خلق خویش و استقلال آن عقب نشینی نکردند. آنها تصمیم گرفتند که

تا پیروزی نهایی، مبارزه را بطور مستقلانه ادامه دهند.

متجاوزین و پایمال کنندگان حق طبیعی خلق ترکمن نیز، عملیات نظامی خود را با بسیج تمام نیرو آغاز کردند. رضاخان در زمان اردلان، حاکم استرآباد به این شهر آمده و دستور سرکوبی و خلیج سلاح خلق ترکمن را به فرمانده تیپسب شمال مستقر در رشت، زاهدی داد. سرب هنگ حکیمی فرمانده تیپ استرآباد در ترکمن صحرا، به رشت احضار و پس از گرفتن دستور سرکوبی، با ترکمنهای مزدوری که مانند: "مرجان خان" و "ماد آخون" بخدمت رضاخان آمده بودند، تماس برقرار کرد. بالاخره، حرکت نهایی چهار ستون از قشون رضاخان، بطرف ترکمنستان آغاز گردید. ستون اول بفرماندهی سرتیب زاهدی، ستون دوم بفرماندهی سرهنگ حکیمی، ستون سوم بفرماندهی علی اصغر جهان بینی و ستون چهارم تحت فرمان دهی جان محمد خان، از چهار سمت منطقه را مورد هجوم قرار دادند.

قشون سرتیب زاهدی، منطقه خوجه - نپس و کومیش دپه را مورد هجوم قرار داد. اسواران این قشون بفرماندهی سرهنگ ابراهیم ضرابی، بدلیل شدت مقاومت ترکمنها در مسیر حرکت خود، توانست پس از نه ساعت زد و خورد خونین خود را به آق قلا برساند. در منطقه خوجه نپس شدیدترین مقاومتها به رهبری "آنا - گلدی سردار"، روی داد. سرهنگ ابراهیم ضرابی بعد از بتوپ بستن روستا، سلاح از طرف خوجه نپس، توانست به این روستا نزدیک شده و بعد از نبرد یبیه در صفحه ۱۶

تحولات درمجارستان

پروسترویکا انقلابی است که ابعادش هر روز گسترده شده و از چارچوب اتحاد جماهیر شوروی فراتر می‌رود و بتدریج کل کشورهای سوسیالیستی را فرا می‌گیرد. البته سران کشورهای چون آلمان شرقی و کوبا با تمام توان تلاش دارند مانع نفوذ اندیشه‌های نوین پروسترویکا به داخل کشورشان گردند و آنرا "رویزونیسم" و "گرا-یسات کاپیتالیستی" مینامند. تلاشهای فیدل کاسترو و اریش هونکر در جهت تثبیت اوضاع فعلی کشورهایشان و اقدامات ضد پروسترویکایی آنان با توجه به تحولات سریع چندساله اخیر در سطح جهان بطور اعم و در سطح کشورهای سوسیالیستی بطور اخص، نوید دهند. ثمراتی نیست. واقعیات جوامع سوسیالیستی علیه دگم‌های حاکم بر این کشورها حکم میدهد. تأثیرات پروستریکا در مجارستان، لهستان و بلغارستان و دیگر کشورهای سوسیالیستی در سطوح مختلف کاملاً محسوس است. هر چند شرایط و اوضاع داخلی این کشورها در تحولات جاری نقش مهمی دارند، لذا جایگاه پروسترویکا در این تأثیر بخشی را نباید از نظر دور داشت؛ چرا که گذشته این جوامع نشان داده است هر تغییری که در سیاست حزب و دولت شوروی صورت گرفته مستقیم (و گاه غیر مستقیم) در اوضاع آنها نیز تأثیرات خود را بر جای نهاد است. مجارستان نیز از این قاعده مستثنی نیست. این کشور اکنون دوره تحولات سریعی را از سر میگذراند. سایه‌های گذشته مجارستان را احاطه کرده است. جنبش ۱۹۵۶ که تا امروز بعنوان "جنبش ضد انقلابی" ارزیابی

یابی شده و سرکوب خونین آن پیروزی سوسیالیسم بر توطئه امپریالیسم قلمداد می‌شد، اکنون جنبشی ملی ارزیابی می‌شود. این اقدام نشانی است از گشایش جوی سیاسی کشور و پاک رفتن دموکراسی. اگر تاکنون هر نوع بحث و تحقیق درباره جنبش ۱۹۵۶ ممنوع بوده باشد، از این تاریخ به بعد می‌توان آن را در صف جنبش‌های ملی جای داده و به بحث و پژوهش در همه جوانب آن پرداخت. بنظر میرسد که تا بوی‌های حاکم در برخی از کشور های سوسیالیستی در حال شکستن اند!

یانوش کادار دبیر کل سابق حزب سوسیالیست کارگران مجارستان که سالیان درازی سرنوشته مجارستان را تعیین می‌کرد، بکمک واحدهای ارتش شوروی، جنبش ۱۹۵۶ را سرکوب کرد. از تاریخ سرکوب خونین جنبش تا همین پارسال، کادار فراول دولت و حزب مجارستان بود. او علیرغم گذشته خود، در سالهای آخر حکومتش یکی از طرفداران پروستریکا و در نتیجه طرفدار رفرم‌های لازم در مجارستان بود. شخصی که زمانی جنبش ۱۹۵۶ را سرکوب نموده است اکنون به یکی از شخصیت‌های طرفدار رفرم و دموکراسی تبدیل شده و در این راه دست به اقدامات قابل توجهی نیز زده است. بهر حال پایه حکومت کادار ز سال ۱۹۵۶ و آن نیز سرکوب خونین جنبش بنا نهاده شده و این سرکوب که با اعدام رئیس دولت وقت، ایمره ناجی، توأم بوده بعنوان سرکوب "ضد انقلاب" که گویا خواهان برچیدن نظام سوسیالیستی و برقراری نظام

کاپیتالیستی در مجارستان بوده است، مورد تحلیل قرار گرفته بود. دولت فعلی مجارستان و رئیس آن ایمره پوزگای تحلیل دیگری از جنبش ۱۹۵۶ ارائه میدهند. پوزگای معتقد است که ایمن جنبش، جنبشی خلقی علیه استالینیسم بوده است. اگر جنبش ۵۶ جنبشی خلقی بوده باشد، رهبر اعدام شده آن یعنی ایمره ناجی نیز خلقی بود و حکومتی که برخاسته از سرکوب جنبش بنانهاده شده، یعنی حکومت حزب سوسیالیست به رهبری کادار نیز نباید چندان خلقی بوده باشد. بنابراین حزب سوسیالیست مجارستان به سرکردگی کادار که بیش از سی سال سرنوشته این کشور را در دست داشته باید بار سنگینی از آنها را بردوش بکشد. مزید بر آن چگونه میتوان حضور واحد های ارتش سرخ شوروی در مجارستان سال ۱۹۵۶ و شرکت آنها در سرکوب جنبش را توجیه کرد؟ آیا عمل این ارتش نیز ضد خلقی بوده است؟

مجارستان اکنون دوره بعد از کادار را میگذراند. در این دوره سئوال‌های زیادی طرح خواهد شد. جواب به این سئوال‌ها یا تحقیق در اطراف جوابیابی بهمراه تحولات سریع، بسیاری از نقاط تاریک گذشته مجارستان و نیز حزب سوسیالیست کارگران را روشن خواهد کرد.

دولت و حزب مجارستان در مقایسه با دیگر کشورهای سوسیالیستی گام‌های نسبتاً بزرگی در راه دموکراسی برداشته و تا بوی سیستم تک حزبی را شکسته و حقوق آزادی فعالیت به احزاب مخالف نیز داده‌اند. بقیه در صفحه ۱۸

بمناسبت ۶۵-مین ۰۰۰

خونین آنرا تصرف کرده و به آتش بکشد و با تبدیل این روستا به تلی از خاکستر کینه حیوانی خود نسبت به خلق ترکمن را ارضا کرد. ستون چهارم به فرماندهی جان محمد خان فرزند علاء الدوله که فرس ماند لشکر خراسان بود، از طریق بجنورد به منطقه گولگان نشین حمله کرد. جنایت وحشیانه ای که وی در این منطقه مرتکب گردید، هیچگاه از یادها نخواهد رفت. بالاخره این چهار قشون که سرزمین خلق ترکمن را همچون خاک بیگانهای زیر سم اسبان خود در نوردیده بودند، در ۱۲ آبانماه سال ۱۳۰۴ وارد گنبد قابوس شد. مودین ترتیب جنبش استقلال طلبانه خلق ترکمن را در خون غرقه ساختند. اما شطرم های قیام تا سال ۱۳۰۵ از میان ویرانه ها شعله میکشید و مقاومتهایی بصورت پراکنده و در شکل جنگ و گریز چریکی. ادامه داشت. یکی از این مقاومتها قیام منطقه کوتوک، به رهبری "عاشر کوتدی" ویا رانش بود. "عاشر کوتدی" ویا رانش بعد از نبرد های متوالی با قوای دولتی، بالاخره در نبردی با قوای سرگرد منوچهر امیرپاشائی، بعد از اینکه در محاصره آنها افتادند، شهادت تا آخرین نفر را به ننگ تسلیم ترجیح دادند. بدین سان قیام "عاشر کوتدی" ویا رانش با شهادت قهرمانانه آنها، خاتمه یافت.

اما، "آنا گلدی سردار" که بعد از شکست در منطقه خوجه نپس وسلاخ، برای تجدید قوا به منطقه "آلتین توقماق" واقع در شرق کومیش دپه، عقب نشینی کرده بود، دوباره قیام خلق ترکمن را پی گرفت و وارد کارزار علیه اشغالگران شد. در همین

ایام "خان جنید" که بعد از شکست از ارتش سرخ، با باقیمانده نیروهایش وارد ترکمنستان ایران شده بود، جهت رسیدن به توافق با سران جنبش ترکمنستان ایران جلسات متعددی با آنا گلدی سردار و سایر رهبران خلق ترکمن ایران در منطقه اگری بغاز، واقع در شمال گنبد قابوس و در آلتین توقماق برگزار کرد. اما از این جلسات نتیجه ای حاصل نشد و خان جنید، بعد از درگیریهای زیاد با نیروهای رضاخان از ایران خارج و به افغانستان رفت.

آنا گلدی سردار، بالاخره بعد از نبرد های فراوان، با نیرنگی ناجوانمردانه بدست ملاحسین نایب نیازی که جزو اولین دسته از مزدوران ژاندرمری رضاخان در منطقه بود، به شهادت رسید. بعد از وی فرزندش، چوپان سردار، علم طفیان را برافراشت. وی که کوهای "سونگی داغ" را مقر خود قرار داده بود، چندین بار زد و خورد های خونین و پیروزمندانهای را با نیروهای رضاخان از پیش برد. وی نیز در یکی از این درگیریها، بدست مزدوری بنام "دوردی" معروف به "دوردی جاغا" که در ضمن معاون ملاحسین نایب نیازی بود، به شهادت رسید. تمامی پسران آنا گلدی سردار در تصفیه های خونینی که با مزدور ان بومی رضاخان داشتند، بقتل رسیدند. رهبران اصلی جمهوری ترکمنستان ایران که بعد از سقوط این جمهوری به خاک شوروی پناهنده شدند، به سرنوشت شوخی دچار شدند. بسیاری از رهبران خسیلق ترکمن چون، عثمان آخون، الله یار خان، لالی خان و... و بخشی از نیروهای رزمنده ترکمن بفرماندهی "نپس سردار" بعد از پناهندگی به خاک ترکمنستان

شوروی، همگی به همراه خانواده هایشان بازداشت و همچون قطره آبی در آنکشور ناپدید شده و تاکنون نیز هیچگونه اثری از آنها بدست نیامده است!

مسئولین وقت شوروی که سنگ "انتر-ناسیونالیسم پرولتری" را به سینه میزدند، هر چهره که نماد و نشانی از ملی و جنبش ملی با خود داشت با توجیحات "انتر-ناسیونالیستی" و غیره شدیداً رد کرده و بر آن انگ "ارتجاعی" و "ناسیونالیستی" میزدند. تحت همین توجیحات و انگ زدنها بود که جنبش ملی-دمکراتیک خلق ترکمن ایران از جانب آنها ایزوله شده و با تأیید حکومت دیکتاتوری و ارتجاعی رضاخا چراغ سبز جهت سرکوب جمهوری ترکمنستان ایران، نشان داده شد. و با ناجوافرمدانه ترین اقدامات، رهبران و مبارزان جمهوری ترکمنستان ایران را به همراه خانواده هایشان برای همیشه ناپدید ساختند.

مابعدنوان رهروان مبارزان و رهبران جنبش ملی-دمکراتیک و جمهوری ترکمنستان ایران، مصرانه خواستار تحقیق و بررسی علل توطئه ناپیدی آنان توسط مسئولین حزبی و دولتی وقت اتحاد جماهیر شوروی و خواستار ارائه مدارک مربوط به این توطئه به افکار عمومی، بویژه به خلق ترکمن ایران هستیم.

اکنون ۶۵ سال از سرنگونی جمهوری ترکمنستان ایران و سرکوب جنبش ملی-دمکراتیک خلق ترکمن گذشته است. در این ۶۵ سال طرفداران جنبش ملی-دمکراتیک تجربیات گرانبهایی اندوختمانند. البته هنوز نیز کسانی از میان خود ترکمنها یافت میشوند که مثل سابق در دو جبهه بقیه در صفحه ۱۰

بحثی دربارهٔ ۵۵۵

ترک زبانان از دشتهای آسیای مرکزی در تمام اکناف پراکنده شدند. آنها زبان ترکی را از کشورهای شرقی، مصر و آمو و مناطق آرکت (آلتای) شمال شرقی آسیا، سوریه، عراق، ترکیه و ایران نفوذ دادند. بعضی از آنها، کم و بیش با خلفهای همسایه ادغام و ترکیب جدیدی را بوجود آوردند و در مواردی نیز خلقی دیگر تحت شرایط خاصی زبان ترکی را پذیرفته و زبان اصلی خود را فراموش کرده است. بعنوان نمونه، سارد های شمال آسیا که قاراغازها نیز جزو آنها محسوب میشوند و یا قسمتی از ترکهای غرب و جنوب که از نژاد اروپایی می باشند، تحت شرایطی زبان ترکی را پذیرفته اند. گروههایی از ترک زبانان، تحت نام حالچ ها (به زبان هندی حلیچ ها) از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ در هندوستان و گروههایی نیز بنام معلوک ها از سال ۱۲۵۰ تا ۱۵۱۷ میلادی یعنی حدود سه قرن در مصر حکومت کردند. اختلاف زبانی خلفهای ترک، چندان زیاد و ریشهای نیست حتی خلفهای ترکی که پیش از آنند از دور از یکدیگر و در شرایطی کاملاً متفاوت نیز زندگی میکند، اختلاف زبانی چندان بزرگی با هم ندارد. تنها استثنا در این مورد، زبانهای چوواس و یاقوت است که به علت لغات عاریه ای زیاد در این زبانها، تفاوت بیشتری با زبان ترکی دارند همانگونه که در اولین قسمت مقاله اشاره شد، در تقسیم بندی گروههای ترک زبان عمدتاً ویژگیهای صوتی زبان در نظر گرفته میشود. تقسیم بندی بر مبنای ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی و نیز

اگر مهاجرت ها و نوسانات سیاسی در آسیا و کلا در مناطق زیست ترک زبانان در نظر گرفته شود، معیار دقیقتری در ترکیب معیار صوتی زبان، بدست میدهد. مادر ذیل بر مبنای معیارهای فوق توضیحات مختصری در مورد خلفهای ترک زبان میدهم. در صد بیشتر این خلفساز اتحاد جماهیر شوروی زندگی میکنند که احتمالاً قریب به ۱۰٪ از کل جمعیت این کشور را تشکیل میدهند. قابل ذکر است که مناطقی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته فقط تا سال ۱۹۵۰ را در بر میگیرند و طبیعی است که بعضی از موارد آن، بخصوص در رابط با آنها شاید با واقعیتهای امروزی مطابقت نداشته باشد. در مطالعه منابع مربوط به خلفهای ترک زبان، مشخص میشود که در بعضی از منابع، خلفها و صوایفی ذکر می شوند که در منابع دیگر نامی از آنها برده نمیشود که این مسئله نیز بنوبه خود به پژوهش دقیق در مورد خلفهای ترک زبان لطمه میزند. بهرحال طبق یک تقسیم بندی که اکثریت محققان در مورد آن توافق نظر دارند، زبانهای ترکی به شش گروه، چوواس - یاقوت - گروه شمال شرقی (شرقی) - گروه شمال غربی (غربی - قباچی) - گروه جنوب شرقی (شرقی) و گروه جنوب غربی (جنوبی - اوغوزی) تقسیم میشود که ما به اختصار در ذیل به هر یک از آنها میپردازیم:

چوواس: چوواس ها بدلیل اینکه زودتر از خلفهای ترک زبان (دوره مشترک ترکان) جدا شدند، زبان آنها نیز سیر تکاملی مختص بخود را طی کرده است و به همین خاطر و با در نظر گرفتن ویژگی صوتی خاص

این زبان، آنرا در یک دسته جداگانه قرار میدهند. قدمتی از بلغارهای قدیم در حوالی ولگا سکنتی میگزینند و در آنجا با طوایف فنلادی می آمیزند. ادامه دارد

دوران بعد از ۵۵۵

جدید، رژیم، مجبور به پاسخگویی به خواست های مردم است. زیرا برای حکومت کردن در "این دنیا"، باید به مسایل "دنیوی و مادی" نیز پاسخ گفت و کفه ترازو را برای حفظ خود رژیم، بفتح خواست های اقتصادی و اجتماعی مردم سنگینتر ساخت. در همین روند، رژیم بعد از خمینی، مجبور است به بعضی فرمهای اقتصادی و اجتماعی متن بدهد. اما، از سویی اجبار توانستن، دو مقوله جدا هستند و از سوی دیگر در صورت توان اجرای فرم، مضمون آن که بخاطر حفظ رژیم ضد مردمی خمینی صورت میگیرد، مطرح خواهد بود. در ضمن باید در نظر داشت که دیگر دوران، دوران انقلاب اسلامی نیست و شرایط و ارتباط با آن آگاهی توده مردم و اوضاع انسان نیز تغییر کرده است.

مشخصه اصلی دوران بعد از خمینی

را میتوان به صراحت در نزدیکی هر چه بیشتر رژیم وی به سرنوشته محتوم خود، یعنی سرنگونی آن خلاصه کرد!

زیر نویسها:

(۱) نوفل لوشاتو - ۲۵ آبانماه ۱۳۵۷

(۲) نوفل لوشاتو - ۳۰ آبانماه ۱۳۵۷

(۳) جماران - ۱۶ شهریورسال ۱۳۶۰

ستم ملی در ۵۵۵

هم اینان بوده و هستند که همواره در سیاست اختناق و کشتار آلبانی ها فعالانه شرکت جسته اند. حدود ۸۸ درصد جمعیت کوسوو را آلبانی ها تشکیل می دهند. تعداد سرب ها تنها شامل ۶ درصد کل جمعیت است. سرب ها آلبانی ها را آشکارا "دشمن" خطاب می کنند و از اعمال هر نوع فشار و اهانت خود داری نمکنند، بدون آنکه عواقب سیاسی یا جزایی متوجه آنان گردد.

ارتش یوگسلاوی بار دیگر جهت سرکوب جنبش آلبانی ها وارد کوسوو شده است. تمامی خیابانها را تانکهای ارتش اشغال کرده و وهلیکوپترها در ارتفاع کمی در حال پروازند. سربازان مسلح به مجهزترین سلاحها "حق" می برند از بی مسوی هر آلبانیایی را دارند و آنان از این "حق" کمال استفاده می نمایند. در مورد تعمسداد کشته شدگان آلبانیایی روایات بسیار هست. گفته میشود که اجساد کشته شدگان مخفیانه در چاه های اطراف شهر ریخته و دفن میشوند. سخنگوی دولت در قبال، تنها از ۲۳ کشته خبر میدهد.

رهبران مخالفین از جمله عاصم و لاسی، دبیر اول سابق حزب کمونیست کوسوو، بازداشت و تحت اتهام "ضد انقلاب" در انتظار محاکمه بسر می برند. حکومت مرکزی برنامه وسیعی جهت "پناکسازي" تدارک دیده است. رحمان مورینا دبیر اول برکنار شده حزب کمونیست در کوسوو اعلام کرده که: "ده سال سیاست غلط کادری اعمال شده و اکنون این سیاست عوض خواهد شد." مورینو همچنین اعلام کرده که از این پس سیاست کمونیستی در

تمام سطوح کوسوو پیاده خواهد شد. او سر مست از قدرت باز یافته به همه جنگ و دندان نشان داده در پی انتقام کشی است. در تکمیل سرکوب و خفه کردن هر نوع صدای اعتراض آلبانی ها، پارلمان کوسوو خواهان تغییر قانون اساسی کوسوو که توسط تیتو در سال ۱۹۷۴ امضا شده و به تصویب رسیده بود، گردید. این پیشنهاد به ابتکار فراكسیون سرب ها به میان کشیده شد. اکثریت ۱۷۰ نماینده پارلمان، که بیش از نیمی از آنان را آلبانی ها تشکیل می دهند، به پیشنهاد فراكسیون سرب ها رأی مثبت دارند. نمایندگان سرسپرده آلبانی دلیل رأی مثبت خود علیه مردم آلبانی را با "مخالفت آلبانی های ناسیونالیست و جدایی طلب" توجیه میکنند. اینان متافح مردم آلبانی را در مقابل مقامها و پستهای "اعظم" شده از طرف ملت حاکم قربانی کرد و نقش "جاش" های ملی را ایفا میکنند. جنبش حق طلبانه آلبانی ها، همچنانکه در گذشته بارها بپاخاسته و سرکوب شده است بار دیگر نیز بپا خواهد خواست تا به راحل نهایی به نفع مردم آلبانی منتهی گردد.

تحولات در ۵۵۵

پلورالیسم اکنون در مجارستان رسماً تأیید شده است. برداشتن چنین قدم تحول بزرگی است در تاریخ مجارستان که طبعاً نفع مردم و نیز بسود خود حزب و دولت مجارستان خواهد بود. اشتباهات گذشته را تنها از طریق اعتراف به آنها و طرح آن در ریشگاه مردم میتوان اصلاح نمود و اعتماد عمومی را جلب کرد. بدیهی است که نمیتوان آینده مجارستان و یوگوسلاوی

آینده حزب سوسیالیست کارگران را پیش بینی کرد؛ لذا اقد مهایی که در راه دموی کراسی برداشته میشود هرگز بضرر تودم های مردم نخواهد بود.

برخی از اعضای هیئت سیاسی حزب سوسیالیست مجارستان برایین باورند که مجارستان متعلق به اروپای مرکزی بوده است و نه متعلق به اروپای شرقی؛ آنان معتقدند که جدایی مجارستان از اروپای مرکزی در سال ۱۹۴۵ اتفاق افتاده و ایسن حادثه منجر به ایزوله شدن و عدم رشد این کشور شده است. بنا بر این اگر مجارستان بخواهد دوباره به صف اروپای مرکزی بپیوندد باید به لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به اقدامات عدیده ای دست بزند. بنظر پروگای جدایی مجارستان از اروپای مرکزی "اشتباه و غلط بود". البته در حزب سوسیالیست کسان دیگری نیز هستند که با این نظر مخالفند. اینکه کفه ترازو بفتح کدام نیرو سنگینی خواهد کرد، تحولات آینده جامعه نشان خواهد داد. در حال حاضر نیروهای طرفدار رفرم در حال پیشروی اند.

کارولی گروش، رئیس سابق دولت مجارستان، در رابطه با تحولات فعلی، خطاب به نیروهای راست گفته است: "آنها چه میخواهند؟ آنها میخواهند حزرا تکه تکه کنند؟ گروش خواهان شبیست وضعیت فعلی مجارستان است. او که خود نیز چون داد اراز طرفداران رفرم است؟ سیستم سوسیالیستی به سبک کنونی (سوسیالیسم واقدا موجود) را ایده آل جامعه میدانند. تاریخ کشورهای سوسیالیستی منجمله مجارستان نشان داد که سوسیا - بقیه در صفحه ۶

گمونیستهای لهستان

ایجاد می کند .

سخنگوی حزب دهقانان لهستان که یکی از احزاب ائتلافی دولت کنونی است اظهار داشت: " بدون تحکیم پایه های اقتصاد کشور، برنامه های سیاسی جهت دموکراتیزه کردن و تجدید لهستان ارزش نخواهند داشت." دولت واپوزیسیون تحکیم پایه های اقتصاد مملکت را در آغاز حرکت در کمپهای میلیاردی غرب می بینند . تورم در لهستان به ۶۰٪ رسید است .

لخ والنسا که بدون کمپهای میلیاردری غرب امید بهبودی اقتصاد کشور را ندارد مستقیماً از غرب خواسته است که با کمپهای اقتصادی خویش به پرورش دموکراتیزه شدن لهستان یاری رسانده و به آن سرعت ببخشند . او اظهار داشت: " ما باید اروپا و دنیا را فتح کنیم . ما باید به آنها بقبولانیم که لهستان ارزش کم کردن را دارد . او آماده است: " به همه جا سرزنش، بزرانبی بیفتد و تقاضا کند تا اروپا و جهان آماده سرمایه گذاری در لهستان باشند . " اینک که غرب تا چه حد آماده خواهد بود تحت شرایط بحرانی لهستان سرمایه گذاری کند و تا چه حد مردم و احزاب سیاسی و دولت این کشور آماده گی پذیرش این کمپها را داشته باشند، آینه نزدیک به آنها پاسخ خواهد داد .

طبق توافقی که پشت میزگرد مذاکره شده بود انتخابات آزاد، برای نخستین بار در تاریخ لهستان برگزار شد . در این انتخابات در کنار کاندیداهای دولت، کاندیداهای "همبستگی" نیز شرکت کرده بودند . نتایج انتخابات برای دولت فاجعه آمیز بود: از ۳۵ کاندیدای برجسته دولت تنها آنفرانتخاب شدند . سبب و سه

تفریقیه با اختلاف فاحشی نسبت به کاندیداهای "همبستگی" شکست خوردند ! یکی از مسئولین برگزاری انتخابات درباره چهار ژوئن، تاریخ اعلام نتایج انتخابات، گفت: " این تاریخ بعنوان روزی وارد تاریخ خواهد شد که در آن روز حزب کمونیست لهستان دست بخود کشی زد است . " "همبستگی" همه کرسیهای در اختیار گذاشته شده را احراز کرد . علاوه بر آن سنای لهستان مطلقاً در اختیار "همبستگی" قرار گرفت . تعداد ۱۰۰ کرسی ای که بطور آزادانه در اختیار همه کاندیدها گذاشته شده بود، جعلگی در اختیار "همبستگی" قرار گرفت ! شکست دولت و حزب متحد کارجران لهستان در انتخابات، آنها را با چنین ابعاد ی، زنگ خطر است برای همه احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی . مردم لهستان در اولین انتخابات آزاد بیوضوح نشان دادند که زنده ترین سمپاتی به کمونیستهای حاکم ندارند، بلکه باریختن آراء خود در صندوق، و عدم انتخاب کاندیداهای دولت، تسویه حساب تاریخی با کمونیستهای لهستان کردند . نتیجه انتخابات دلالت بر آن دارد که دوره دیکتاتوری حزبی دیری است که سپری شده و اگر چنانچه مردم آزاد گذاشته شوند، کسی بدان تن نخواهد داد .

کیسچاک، وزیر کشور، در ارتباط با انتخابات گفت: " انتخابات آزمایشی بود که آیا اپوزیسیون بطور سازنده همکاری خواهد کرد . " در قبایل لخ والنسا، رهبر "همبستگی" اظهار داشت: " انتخابات برای اپوزیسیون سازشی الزامی بود؛ زیرا کسی نمیتواند تنها در یک روز به آزادی دست یابد . " راکوفسکی، نخست وزیر لهستان، با در نظر داشتن اوضاع لهستان و قدرت و

محبوبیت "همبستگی" پیشنهاد ائتلاف با این حزب را کرده اظهار داشت: " با توجه به جدی بودن اوضاع بهترین راه حل ایجاد ائتلاف بزرگ با اپوزیسیون با شرکت احتمالی دولت است . " لخ والنسا و دیگر رهبران "همبستگی" حاضر به ایجاد چنین ائتلافی نیستند . آنها معتقدند که شرکت آنها در دولت خلاف وعده های داده شده آنان به انتخاب کنندگان خواهد بود . بقول والنسا: " ما بعنوان اپوزیسیون انتخاب شدیم . شرکت "همبستگی" در تشکیل دولت جدید مستلزم به عهد گرفتن با سنگین اقتصاد - سیاسی فعلی لهستان است که حزب حاکم از حل آنها عاجز است . بنظر میرسد که رهبران "همبستگی" آمادگی دست زدن به چنین ریسکی، را ندارند .

یازولسکی، دبیر کل حزب متحد کارجران لهستان، در نمایش تیره ای برای دولت و حزب خود می بیند: اگر در انتخابات بعدی در چهار سال دیگر، محدودیتی وجود نداشته ویا برسر تعداد کاندیدها توافق فقی حاصل نشود " حزب من مجبور است قدرت را تحویل بدهد !

دوران بغداد

انقلاب، محاصره اقتصادی کشور و بالاخره با ادامه جنگ خانمانسوز ایران و عراق مردم را به تحمل هر چه بیشتر مصائب اقتصادی و بازرگانی و وضعیت نابسامان اقتصادی مملکت مجبور ساخت . اگر این تناقض بین ایدئولوژی رژیم و پاسخگویی به الزامات "دنیوی و مادی"، در زمان حکومت خمینی با اتوریته مذهبی و سیاسی وی به نفع ایدئولوژی ارتجاعی رژیم تا حدودی "حل" میشد، اما اکنون در غیاب خمینی و عدم وجود اتوریته مذهبی و سیاسی "رهبر" بقیه در صفحه ۱۷

ستم ملی در یوگسلاوی

کوسوو در جنوب یوگسلاوی منطقه‌ای آلبانی نشین است با جمعیتی حدود ۵/۱ میلیون نفر. مدتی است که بحران بین اقلیت ملی آلبانی در این منطقه و حکومت مرکزی یوگسلاوی که توسط ملت حاکم سرب، اداره می‌شود، شدت گرفته است. اکنون این چهارمین بحران مسئله ملی آلبانی‌ها و حکومت مرکزی یوگسلاوی بعد از جنگ دوم جهانی است. جهت اعتراض به سیاست ضد ملی دولت یوگسلاوی حدود ۱۳۰۰ کارگر معدن سرب استارت کردند به اعتصاب عمومی و اعتصاب غذا زده‌اند. حکومت مرکزی در وضعیت دشواری قرار گرفته است. تجربه حوادث دوره بعد از جنگ دوم جهانی نشان داده است که این حکومت مجدداً دست به خشونت خواهد زد، دولت یوگسلاوی تاکنون تنها راه حل مسئله ملی اقلیت‌های آلبانی را در اعمال فشار و سرکوبی دیده است. در پیاده کردن نقشه‌های سرکوب تنها سرمداران سرب نبودند که فعال بودند، بلکه خود فروختگان آلبانیایی نیز که در راهی بالای دولتی و حزبی کوسوو قرار داشتند، فعالانه شرکت جستند. اگر تاکنون همکاری این قبیل افراد سرسپرد به حکومت مرکزی در امور ضد ملی باعث ترفیع و ارتقاء مقامشان میشد، اینبار نتیجه آن معکوس بود: رحمان مورنیا دبیر اول حزب کمونیست کوسوو، که از آلبانی‌های سیرسپرد است، مجبور گردید تحت فشار مردم آلبانی کناره‌گیری کند. برکناری مورنیا در ضمن یکی از خواست‌های اساسی کارگران اعتصابی و تظاهرکنندگان بود. مورنیا و همپالکی‌هایش در میان مردم آلبانی بعنوان عامل

بودند، هر چند در آن شرایط نیز موارد اختلاف کمافی السابق وجود داشته است. سرب‌های شوونیست با همکاری مستقیم وزیر پلیس سرب بود که هزاران آلبانی‌میهن پرست را نابود کردند. آلبانی‌های کوسوو که تحت فشار سرب‌ها به تنگ آمده بودند در سال ۱۹۷۴ میلادی دست به اعتراض زدند. تیتو در این سال در قانون اساسی جدید کوسوو درباره خود مختاری کوسوو نوشت: منطقه (کوسوو) می‌تواند مسائل دادرسی، اقتصاد و حتی دفاع از سرزمین را خود تعیین کند. بعد از مرگ تیتو فشار علیه آلبانی‌ها بیشتر شد. آلبانی‌ها جهت اعتراض به فشار و اختناق دوباره پینا خواستند. آنان اینبار خواهان تساوی حقوق باشش جمهوری دیگر یوگسلاوی شدند. پاسخ حکومت مرکزی به خواست‌های آلبانی‌ها اعزام ارتش و سرکوب خونین آنان بود. از آن تاریخ به بعد کینه‌ای پایدار بین آلبانی‌ها و سرب‌ها بوجود آمده است که به سادگی قابل رفع نیست. در منطقه کوسوو غیر از آلبانی‌ها سرب‌ها نیز زندگی می‌کنند. آنان قدرت واقعی در کوسوو را در اختیار دارند. هر چند برخی از مصادر دولتی و حزبی در دست آلبانی‌هاست ولی این قبیل آلبانی‌ها مهره‌های بی‌اختیاری‌اند که مستقیماً دستورات حکومت مرکزی و نیز مسئولین سرب کوسوو را اجرا می‌کنند. بقیه در صفحه ۱۸

سرب‌های هژمونی طلب معروفند. از سوی دیگر هژمونیست‌های سرب هم بی‌یکار ننشسته و مردم سرب را جهت تظا هرات علیه آلبانی‌ها بسیج کردند. حدود ۲ میلیون سرب به خیابان‌ها ریخته عین ۳ مت همیشه در صحنه حاضر. خواست‌های آلبانی‌ها را "خواست‌های تجزیه طلبانه" و خود آلبانی‌ها را "تجزیه طلب" نامید. مانند در مقابل، در شمال یوگسلاوی، اسلاوها برای حمایت از خواست‌های آلبانی‌ها دست به تظاهرات زدند. کروآت‌ها نیز که یکی دیگر از اقلیت‌های ملی یوگسلاوی را تشکیل می‌دهند همبستگی خود با آلبانی‌ها را اعلام کردند. دبیر اول سازمان جوانان اسلاو در مونتنگو که با حضور دبیر اول حزب کمونیست اسلاو برای همبستگی با آلبانی‌ها تشکیل شده بود، رفتار سرب‌ها با آلبانی‌ها را با نازی‌های آلمانی مقایسه کرد: "سرب‌ها با آلبانی‌ها مثل هیتلر با یهودیها برخورد می‌کنند. آنها آلبانی‌ها را متجاوز (به زنان) و حیوان آزار خطاب می‌کنند. هر کس می‌تواند به یک آلبانی‌بی احترامی کند، بدون آنکه کمترین واکنش ای داشته باشد: "اختلافات ملی در کشور چندملتی یوگسلاوی سابقه دیرینه‌ای دارد. این اختلافات تنها بین آلبانی‌ها و سرب‌ها نبوده، بلکه مشمول اسلاوها در آلبانی و دیگران نیز بوده است. بعد از جنگ دوم جهانی، تیتو رهبر ملی یوگسلاوی به مردم کوسوو که تا سال ۱۹۱۳ میلادی تحت انقیاد امپراتوری عثمانی قرار داشتند خود مختاری اعطاء کرد. در زمان حیات تیتو، آلبانی‌ها کما بیش از حقوقی برخوردار

آدرس در خارج از کشور

POSTFACH 210101
5000 KÖLN 21
WEST-GERMANY

گرامی باد خاطرۀ تابناک شهدای خلق ترکمن!